

## فصلنامه علمی تخصصی فقه و حقوق معاصر

سال دوازدهم - بهار ۱۴۰۵ - شماره ۳۵ - ص ۱۵۲-۱۸۸

# نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری در محاکم داخلی

مبینا ابراهیم بیگی<sup>۱</sup>

افسانه مراد زاده رامی<sup>۲</sup>

### چکیده

این پژوهش به بررسی نحوه نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در فرآیند رسیدگی به دعاوی تجاری در محاکم داخلی می‌پردازد. با گسترش روابط اقتصادی فرامرزی، دادگاه‌های داخلی بیش از گذشته با اختلافاتی مواجه می‌شوند که ابعاد بین‌المللی دارند. مسئله اصلی تحقیق آن است که اصول تجارت بین‌الملل تا چه اندازه می‌توانند در تفسیر و حل و فصل این دعاوی مورد استفاده قرار گیرند. همچنین چالش‌ها و محدودیت‌های به‌کارگیری این اصول در نظام‌های حقوقی داخلی مورد توجه قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اصول حقوق تجارت بین‌الملل در عمل از طریق ابزارهایی مانند تفسیر قراردادهای تجاری، تکمیل خلأهای قانونی و تأثیرگذاری بر استدلال قضایی در محاکم داخلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این اصول به قضات کمک می‌کنند تا روابط پیچیده تجاری را با توجه به عرف‌های بازرگانی جهانی تحلیل کنند. با این حال عواملی مانند تعارض احتمالی با قواعد آمره داخلی، ابهام در میزان الزام‌آور بودن این اصول و محدودیت آشنایی قضات با منابع حقوقی بین‌المللی، از مهم‌ترین چالش‌های موجود در این زمینه به شمار می‌آیند. در نتیجه می‌توان گفت که اصول حقوق تجارت بین‌الملل نقش مهمی در ارتقای کیفیت رسیدگی به دعاوی تجاری و هماهنگ‌سازی تحلیل‌های قضایی با واقعیت‌های اقتصاد جهانی دارند. استفاده آگاهانه از این اصول می‌تواند موجب افزایش پیش‌بینی‌پذیری در تصمیمات قضایی و تقویت اعتماد فعالان اقتصادی به نظام قضایی شود. در همین راستا، توسعه آموزش تخصصی،

<sup>۱</sup> - گروه حقوق تجارت بین‌الملل، واحد علوم و فناوری پردیس، دانشگاه آزاد اسلامی، پردیس (تهران)، ایران. mobinabeigi771377@gmail.com

<sup>۲</sup> - گروه حقوق، واحد اسلام آباد غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلام آباد غرب، ایران. Afsan.moradov@gmail.com

توجه به رویه‌های داوری بین‌المللی، تدوین دستورالعمل‌های قضایی و پذیرش بیشتر اصول فراملی در تفسیر حقوق داخلی از جمله راهکارهای مؤثر برای تقویت این نقش محسوب می‌شود.

روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است. در این چارچوب، مفاهیم نظری مرتبط با اصول حقوق تجارت بین‌الملل، جایگاه آن‌ها در دادرسی تجاری و نحوه تأثیرگذاری آن‌ها بر عملکرد محاکم داخلی مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین با تحلیل منابع علمی، اسناد حقوقی و برخی نمونه‌های عملی، تلاش شده است تصویری جامع از ابعاد مختلف این موضوع ارائه شود.

**کلیدواژه‌ها:** حقوق تجارت بین‌الملل، دادرسی تجاری، محاکم داخلی، اصول فراملی، تفسیر قرارداد.

## ۱. مقدمه

گسترش روزافزون تجارت بین‌المللی در دهه‌های اخیر سبب شده است که مرزهای سنتی نظام‌های حقوقی ملی تا حد زیادی در برابر جریان آزاد مبادلات اقتصادی کمرنگ شود و روابط تجاری میان اشخاص حقیقی و حقوقی از کشورهای مختلف با پیچیدگی‌های حقوقی متعددی همراه گردد. در چنین شرایطی، اختلافات ناشی از قراردادهای تجاری بین‌المللی یا حتی قراردادهایی که ماهیتی داخلی دارند اما تحت تأثیر قواعد و رویه‌های جهانی تنظیم شده‌اند، بیش از گذشته در محاکم داخلی مطرح می‌شود. از این رو، دادگاه‌های ملی هنگام رسیدگی به این دسته از دعاوی، با پدیده‌ای روبه‌رو هستند که در آن صرف اتکا به قوانین داخلی برای حل اختلاف کفایت نمی‌کند و ناگزیر باید به اصول و قواعدی توجه کنند که در سطح بین‌المللی در حوزه تجارت شکل گرفته‌اند. اصول حقوق تجارت بین‌الملل که در قالب‌هایی نظیر عرف‌های تجاری بین‌المللی، اصول عمومی قراردادهای تجاری و اسناد بین‌المللی متبلور شده‌اند، در بسیاری از موارد نقش تکمیلی یا تفسیری در فرآیند رسیدگی قضایی ایفا می‌کنند. اهمیت بررسی این موضوع زمانی آشکارتر می‌شود که توجه کنیم بسیاری از دعاوی تجاری معاصر ماهیتی چندبعدی دارند و همزمان با حقوق داخلی، با استانداردهای حقوقی فراملی نیز ارتباط پیدا می‌کنند. از این منظر، شناخت میزان نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی محاکم داخلی نه تنها برای تحلیل تحول نظام‌های حقوقی ضروری است، بلکه می‌تواند در ارتقای کارآمدی رسیدگی قضایی و افزایش امنیت حقوقی در معاملات تجاری نیز نقش مهمی ایفا کند. به عبارت دیگر، هرچه محاکم داخلی در درک و به‌کارگیری این اصول

توانمندتر باشند، امکان هماهنگی میان حقوق ملی و قواعد حاکم بر تجارت جهانی بیشتر خواهد شد و این امر خود به تقویت اعتماد فعالان اقتصادی به نظام قضایی کمک می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص ۴۷).

در ادبیات حقوقی، موضوع تأثیر اصول حقوق تجارت بین‌الملل بر نظام‌های حقوقی داخلی در سال‌های اخیر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است، هرچند تمرکز بسیاری از این مطالعات بیشتر بر حوزه داوری تجاری بین‌المللی بوده و نقش محاکم ملی در این زمینه کمتر به‌طور مستقل بررسی شده است. برخی از پژوهش‌های داخلی به بررسی جایگاه عرف‌های تجاری در حقوق قراردادهای پرداخته‌اند و برخی دیگر به نقش اسناد بین‌المللی در تفسیر قراردادهای تجاری پرداخته‌اند، اما بررسی نظام‌مند نحوه استناد قضات به اصول فراملی در جریان رسیدگی قضایی هنوز در ادبیات حقوقی ایران به‌طور جامع مورد تحلیل قرار نگرفته است. در سطح بین‌المللی نیز پژوهش‌هایی درباره تحول لکس مرکاتوریا و گسترش اصول مشترک در تجارت جهانی انجام شده که نشان می‌دهد دادگاه‌های ملی در بسیاری از کشورها به تدریج از این اصول برای تفسیر قراردادهای حل‌خلافی قانونی بهره می‌گیرند. به عنوان نمونه، در یکی از دعاوی تجاری مطرح در محاکم فرانسه که مربوط به اختلاف میان دو شرکت فعال در حوزه حمل‌ونقل بین‌المللی بود، دادگاه برای تفسیر برخی شروط قراردادی که در قوانین داخلی تصریح نشده بود، به عرف‌های رایج در تجارت بین‌المللی استناد کرد و آن را مبنای تصمیم قضایی قرار داد. چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهد که اصول فراملی تجارت به تدریج به بخشی از استدلال حقوقی در رسیدگی‌های قضایی تبدیل شده‌اند. با این حال، همچنان این پرسش مطرح است که تا چه اندازه چنین رویکردی در نظام‌های حقوقی مختلف، از جمله نظام حقوقی ایران، قابل مشاهده است و چه عواملی در پذیرش یا عدم پذیرش این اصول در فرآیند دادرسی نقش دارند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۳).

در پرتو این تحولات، طرح پرسش‌های پژوهشی درباره نحوه تعامل حقوق داخلی با اصول حقوق تجارت بین‌الملل اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. پرسش اصلی این تحقیق آن است که اصول حقوق تجارت بین‌الملل از چه طریق و با چه سازوکارهایی در دادرسی دعاوی تجاری در محاکم داخلی نفوذ پیدا می‌کنند. در کنار این پرسش اصلی، سؤالات فرعی دیگری نیز مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه آیا قضات می‌توانند به‌طور مستقیم به اصول فراملی تجارت استناد کنند یا این اصول تنها از طریق ابزارهایی نظیر عرف تجاری و تفسیر قراردادهای وارد نظام

دادرسی داخلی می‌شوند. همچنین این پرسش مطرح است که در صورت تعارض میان قواعد داخلی و اصول تجارت بین‌الملل، دادگاه‌ها چه رویکردی اتخاذ می‌کنند و چه معیاری برای ترجیح یکی بر دیگری وجود دارد. اهمیت طرح این پرسش‌ها از آن جهت است که پاسخ به آن‌ها می‌تواند میزان انعطاف‌پذیری نظام قضایی در مواجهه با تحولات تجارت جهانی را نشان دهد. در بسیاری از دعاوی تجاری پیچیده، به‌ویژه در قراردادهایی که طرفین آن‌ها از کشورهای مختلف هستند، قضات ناچارند میان قواعد حقوق داخلی و استانداردهای پذیرفته‌شده در تجارت جهانی نوعی توازن ایجاد کنند تا رأی صادره هم با نظام حقوقی ملی سازگار باشد و هم با منطق حاکم بر روابط تجاری بین‌المللی تعارض نداشته باشد. از این رو، بررسی این پرسش‌ها می‌تواند به روشن شدن ابعاد مختلف تعامل میان حقوق ملی و حقوق تجارت بین‌الملل کمک کند (امامی، ۱۳۹۳، ص ۱۵۶).

در پاسخ به پرسش‌های مطرح‌شده، این مقاله بر این رویکرد استوار است که اصول حقوق تجارت بین‌الملل اگرچه در بسیاری از نظام‌های حقوقی به‌عنوان منبع رسمی قانون‌گذاری شناخته نمی‌شوند، اما در عمل از طریق سازوکارهایی مانند اصل حاکمیت اراده، پذیرش عرف‌های تجاری و تفسیر هدف‌محور قراردادها در فرآیند رسیدگی قضایی مورد استفاده قرار می‌گیرند. بر این اساس، فرضیه اصلی پژوهش آن است که محاکم داخلی در رسیدگی به دعاوی تجاری، به‌ویژه در مواردی که قوانین داخلی با سکوت یا ابهام مواجه هستند، به‌طور غیرمستقیم از اصول حقوق تجارت بین‌الملل برای تکمیل خلأهای قانونی و تفسیر روابط قراردادی بهره می‌گیرند. این امر به‌ویژه در دعاوی مرتبط با قراردادهای پیچیده تجاری که در آن‌ها طرفین از الگوهای قراردادی بین‌المللی استفاده کرده‌اند، بیشتر مشاهده می‌شود. برای مثال، در برخی اختلافات مربوط به قراردادهای تأمین کالا یا خدمات که شروط قراردادی بر اساس الگوهای متداول تجارت بین‌المللی تنظیم شده‌اند، دادگاه‌ها برای فهم دقیق مقصود طرفین ناگزیر به توجه به رویه‌ها و استانداردهای پذیرفته‌شده در تجارت جهانی هستند. چنین رویکردی نشان می‌دهد که حتی در نظام‌هایی که به‌طور رسمی به لکس مروتوریا یا اصول فراملی اشاره نکرده‌اند، این اصول می‌توانند به‌عنوان ابزار تفسیری در استدلال قضایی نقش‌آفرین باشند و در نهایت بر نتیجه دعوا تأثیر بگذارند (شهیدی، ۱۳۸۸، ص ۲۸۴).

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر مطالعه منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. در این روش، ابتدا مفاهیم بنیادین مرتبط با اصول حقوق تجارت بین‌الملل و جایگاه آن‌ها در نظام‌های حقوقی مختلف بررسی می‌شود و سپس نحوه انعکاس این اصول در فرآیند رسیدگی قضایی در محاکم داخلی مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در چارچوب این رویکرد، تلاش شده است علاوه بر تحلیل نظری منابع حقوقی، به نمونه‌های عملی و رویه‌های قضایی نیز توجه شود تا تصویر دقیق‌تری از نحوه کاربست این اصول در عمل ارائه گردد. ساختار مقاله نیز به گونه‌ای طراحی شده است که پس از این مقدمه، ابتدا مبانی مفهومی و نظری اصول حقوق تجارت بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد، سپس جایگاه این اصول در نظام‌های حقوقی ملی و شیوه ورود آن‌ها به دادرسی داخلی تحلیل شود و در ادامه جلوه‌های عملی نفوذ این اصول در استدلال قضایی محاکم بررسی گردد. در بخش‌های پایانی نیز چالش‌ها و محدودیت‌های موجود در به‌کارگیری این اصول در محاکم داخلی تحلیل شده و در نهایت راهکارهایی برای تقویت بهره‌گیری از آن‌ها در نظام دادرسی تجاری ارائه خواهد شد تا زمینه هماهنگی بیشتر میان حقوق داخلی و استانداردهای تجارت بین‌المللی فراهم گردد (صفایی، ۱۳۹۱، ص ۹۸).

## ۲. مفهوم‌شناسی و مبانی نظری

در بررسی نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری، نخستین گام روشن ساختن مفهوم این اصول و جایگاه آن‌ها در نظام حقوقی است. اصول حقوق تجارت بین‌الملل مجموعه‌ای از قواعد، استانداردها و رویه‌هایی هستند که در بستر روابط بازرگانی فرامرزی شکل گرفته‌اند و هدف اصلی آن‌ها ایجاد هماهنگی، پیش‌بینی‌پذیری و کارآمدی در روابط تجاری میان فعالان اقتصادی در نظام‌های حقوقی مختلف است. این اصول الزاماً در قالب قوانین مصوب یک کشور خاص شکل نگرفته‌اند، بلکه محصول تجربه عملی بازرگانان، نهادهای داوری، سازمان‌های بین‌المللی و رویه‌های قضایی هستند که به تدریج در تعامل میان نظام‌های حقوقی گوناگون تکوین یافته‌اند. از این منظر، اصول حقوق تجارت بین‌الملل را می‌توان نوعی چارچوب هنجاری دانست که در فضای تجارت جهانی به عنوان معیار رفتار حرفه‌ای و استاندارد تفسیر روابط قراردادی پذیرفته شده است. اهمیت این اصول در آن است که بسیاری از روابط تجاری مدرن، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند حمل‌ونقل بین‌المللی، تأمین مالی تجارت، فروش کالا و پروژه‌های مشترک اقتصادی، بر اساس قراردادهایی تنظیم می‌شوند که از الگوهای بین‌المللی الهام گرفته‌اند و بنابراین فهم صحیح آن‌ها مستلزم توجه به اصولی است که در سطح جهانی شکل گرفته‌اند. به همین دلیل، حتی در مواردی که دعوا در یک دادگاه ملی مطرح می‌شود، قاضی ناگزیر است مفاهیم

و استانداردهایی را در نظر بگیرد که ریشه در حقوق تجارت بین‌الملل دارند، زیرا بدون توجه به این چارچوب‌ها ممکن است تفسیر قرارداد یا تحلیل رفتار طرفین با واقعیت‌های تجارت جهانی سازگار نباشد. در واقع، اصول مزبور به تدریج به نوعی زبان مشترک در روابط تجاری تبدیل شده‌اند که نقش مهمی در کاهش تعارضات حقوقی میان نظام‌های مختلف ایفا می‌کنند و همین ویژگی موجب شده است که توجه به آن‌ها در تحلیل دعاوی تجاری اهمیت فزاینده‌ای پیدا کند (شیروی، ۱۳۹۶، ص ۳۴).

در کنار تعریف مفهومی، شناخت منابع شکل‌گیری اصول حقوق تجارت بین‌الملل نیز برای درک ماهیت آن‌ها اهمیت اساسی دارد. این اصول عمدتاً از چند منبع مهم نشأت می‌گیرند که از جمله آن‌ها می‌توان به عرف‌های تجاری بین‌المللی، اسناد تدوین‌شده توسط سازمان‌های تخصصی، قواعد داوری تجاری و رویه‌های عملی فعالان اقتصادی اشاره کرد. عرف‌های تجاری در بسیاری از موارد نقش بنیادینی در شکل‌گیری این اصول داشته‌اند، زیرا بازرگانان در تعاملات روزمره خود به تدریج شیوه‌هایی را برای انجام معاملات و حل اختلافات توسعه داده‌اند که به مرور زمان به عنوان قواعد پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی شناخته شده‌اند. در کنار این عرف‌ها، برخی اسناد بین‌المللی مانند اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی که توسط مؤسسات تخصصی تدوین شده‌اند نیز در تبیین این قواعد نقش مهمی ایفا کرده‌اند. چنین اسنادی تلاش می‌کنند مجموعه‌ای از قواعد عمومی را ارائه دهند که در نظام‌های حقوقی مختلف قابل پذیرش باشد و بتواند به عنوان راهنمایی برای تنظیم و تفسیر قراردادهای تجاری مورد استفاده قرار گیرد. در عمل نیز مشاهده می‌شود که این اصول در بسیاری از قراردادهای بین‌المللی به طور صریح مورد اشاره قرار می‌گیرند یا دست‌کم در تفسیر مفاد قرارداد مورد توجه قرار می‌گیرند. برای مثال، در برخی اختلافات ناشی از قراردادهای فروش بین‌المللی کالا، نهادهای داوری و حتی دادگاه‌های ملی برای تعیین مفهوم حسن نیت یا نحوه اجرای تعهدات قراردادی به اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی مراجعه کرده‌اند و آن‌ها را به عنوان معیار تفسیر رفتار طرفین در نظر گرفته‌اند. چنین رویکردی نشان می‌دهد که منابع شکل‌دهنده این اصول صرفاً نظری نیستند، بلکه ریشه در تجربه عملی تجارت جهانی دارند و به همین دلیل از قابلیت بالایی برای انطباق با واقعیت‌های اقتصادی برخوردارند (اسکینی، ۱۳۹۴، ص ۲۶۱).

از منظر نظری، پذیرش اصول حقوق تجارت بین‌الملل در نظام‌های حقوقی داخلی با مباحثی همچون ماهیت حقوق فراملی و جایگاه قواعد غیرملی در نظم حقوقی کشورها پیوند دارد. برخی نظریه‌پردازان معتقدند که حقوق تجارت بین‌الملل به تدریج به سوی شکل‌گیری نوعی نظام حقوقی مستقل حرکت کرده است که فراتر از مرزهای دولت‌ها قرار می‌گیرد و قواعد آن از تعامل میان بازیگران مختلف اقتصادی و حقوقی شکل می‌گیرد. در مقابل،

دیدگاه دیگری وجود دارد که این اصول را نه به عنوان نظامی مستقل، بلکه به عنوان مجموعه‌ای از قواعد تکمیلی می‌داند که تنها در چارچوب نظام‌های حقوقی ملی و با پذیرش آن‌ها قابلیت اجرا پیدا می‌کنند. در عمل نیز مشاهده می‌شود که دادگاه‌های ملی اغلب این اصول را به عنوان منبع مکمل یا ابزاری برای تفسیر قراردادها مورد استفاده قرار می‌دهند، نه به عنوان قانونی که به طور مستقل و بدون واسطه قابل اعمال باشد. برای نمونه، در یکی از پرونده‌های تجاری که میان یک شرکت اروپایی و یک شرکت آسیایی درباره اجرای تعهدات قراردادی مطرح شده بود، دادگاه رسیدگی‌کننده برای تعیین معیار رفتار متعارف در اجرای قرارداد به اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی توجه کرد، اما این اصول را در قالب تفسیر قرارداد و در چارچوب قواعد حقوق داخلی اعمال نمود. چنین رویکردی نشان می‌دهد که تعامل میان حقوق ملی و اصول فراملی بیشتر به صورت تدریجی و در قالب ابزارهای تفسیری صورت می‌گیرد و کمتر به شکل پذیرش مستقیم یک نظام حقوقی مستقل نمود پیدا می‌کند. همین تعامل تدریجی نیز موجب شده است که اصول تجارت بین‌الملل به مرور زمان در استدلال‌های حقوقی محاکم جایگاهی قابل توجه پیدا کنند (رستمی، ۱۳۹۷، ص ۱۴۵).

از سوی دیگر، مفهوم دعاوی تجاری در محاکم داخلی نیز نیازمند تبیین است، زیرا دامنه این دعاوی به طور مستقیم بر نحوه ورود اصول حقوق تجارت بین‌الملل به دادرسی تأثیر می‌گذارد. دعاوی تجاری معمولاً به اختلافاتی اطلاق می‌شود که از روابط بازرگانی میان اشخاص حقیقی یا حقوقی ناشی می‌شود و موضوع آن‌ها اغلب اجرای تعهدات قراردادی، مسئولیت ناشی از معاملات تجاری، حمل و نقل کالا، خدمات مالی یا سایر فعالیت‌های اقتصادی است. در بسیاری از موارد، این دعاوی دارای عناصر فراملی هستند، مانند زمانی که یکی از طرفین قرارداد در کشور دیگری اقامت دارد یا اجرای قرارداد در قلمرو چند کشور انجام می‌شود. در چنین شرایطی، دادگاه رسیدگی‌کننده ناچار است علاوه بر قواعد حقوق داخلی، به استانداردهای رایج در تجارت بین‌المللی نیز توجه کند تا بتواند ماهیت واقعی روابط طرفین را درک کند. حتی در دعاوی کاملاً داخلی نیز گاه مشاهده می‌شود که قراردادها بر اساس الگوهای بین‌المللی تنظیم شده‌اند و بنابراین تفسیر صحیح آن‌ها مستلزم توجه به اصولی است که در تجارت جهانی پذیرفته شده‌اند. برای مثال، در برخی قراردادهای پیمانکاری یا تأمین کالا که میان شرکت‌های داخلی منعقد می‌شود، شروط قراردادی بر اساس الگوهای رایج در قراردادهای بین‌المللی تنظیم شده است و همین امر موجب می‌شود که قاضی در تفسیر این شروط به رویه‌های شناخته‌شده در تجارت جهانی توجه کند. این وضعیت نشان می‌دهد که مرز میان دعاوی داخلی و دعاوی بین‌المللی در حوزه تجارت تا حدی انعطاف‌پذیر شده و همین امر زمینه نفوذ اصول تجارت بین‌الملل در دادرسی داخلی را فراهم کرده است (قاسمی، ۱۳۹۵، ص ۸۹).

در نهایت، مبانی نظری پذیرش اصول حقوق تجارت بین‌الملل در نظام‌های حقوقی داخلی را می‌توان در چند اصل بنیادین جست‌وجو کرد که از جمله مهم‌ترین آن‌ها اصل حاکمیت اراده، اصل احترام به عرف تجاری و ضرورت هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی در روابط اقتصادی است. اصل حاکمیت اراده به طرفین قرارداد اجازه می‌دهد قواعد حاکم بر روابط خود را تا حد زیادی آزادانه تعیین کنند و همین امر موجب می‌شود که آن‌ها بتوانند به اصول یا قواعد پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی ارجاع دهند. از سوی دیگر، عرف تجاری نیز در بسیاری از نظام‌های حقوقی به عنوان یکی از منابع تکمیلی حقوق شناخته می‌شود و همین امر زمینه‌ای فراهم می‌کند تا رویه‌های رایج در تجارت بین‌المللی در فرآیند تفسیر قراردادها مورد توجه قرار گیرد. افزون بر این، ضرورت هماهنگی با استانداردهای بین‌المللی در اقتصاد جهانی نیز یکی از عواملی است که نظام‌های حقوقی را به پذیرش تدریجی این اصول سوق داده است، زیرا عدم توجه به این قواعد می‌تواند موجب کاهش قابلیت پیش‌بینی در معاملات تجاری و افزایش ریسک حقوقی برای فعالان اقتصادی شود. به همین دلیل، بسیاری از دادگاه‌ها در رسیدگی به دعاوی تجاری تلاش می‌کنند ضمن حفظ چارچوب‌های حقوق داخلی، از اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی نیز به عنوان ابزار تحلیلی و تفسیری بهره بگیرند تا تصمیمات آن‌ها با منطق حاکم بر روابط اقتصادی معاصر سازگارتر باشد. این رویکرد در نهایت به شکل‌گیری نوعی همگرایی تدریجی میان حقوق ملی و حقوق تجارت بین‌الملل منجر می‌شود که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تحول حقوق تجارت در عصر جهانی‌شدن به شمار می‌آید (کریمی، ۱۳۹۹، ص ۱۷۳).

## ۲۰۱ مفهوم اصول حقوق تجارت بین‌الملل و منابع آن

اصول حقوق تجارت بین‌الملل مجموعه‌ای از قواعد، استانداردها و هنجارهای حقوقی هستند که به منظور تنظیم روابط تجاری فراملی و ایجاد هماهنگی میان نظام‌های حقوقی مختلف شکل گرفته‌اند و نقش مهمی در تسهیل مبادلات اقتصادی میان فعالان اقتصادی در کشورهای گوناگون ایفا می‌کنند. این اصول برخلاف بسیاری از قواعد سنتی حقوق داخلی، غالباً ماهیتی انعطاف‌پذیر و فراملی دارند و تلاش می‌کنند با تکیه بر تجربه‌های مشترک بازرگانان، رویه‌های داوری و عرف‌های تجاری، چارچوبی قابل پیش‌بینی برای روابط اقتصادی بین‌المللی فراهم سازند. از مهم‌ترین منابع شکل‌گیری این اصول می‌توان به اسناد تدوین‌شده توسط نهادهای بین‌المللی اشاره کرد که در میان آن‌ها اصول قراردادهای تجاری بین‌المللی مؤسسه یونی‌دروا جایگاه ویژه‌ای دارد. این مجموعه اصول که نخستین بار در دهه ۱۹۹۰ تدوین و در سال‌های بعد تکمیل شد، تلاش می‌کند قواعدی عمومی در حوزه انعقاد، تفسیر و اجرای قراردادهای تجاری ارائه دهد و به عنوان الگویی برای قانون‌گذاری و تفسیر قراردادها مورد

استفاده قرار گیرد. در کنار آن، مفهوم لکس مرکاتوریا یا حقوق بازرگانی فراملی نیز به عنوان یکی از منابع مهم اصول تجارت بین‌الملل مطرح است. این مفهوم به مجموعه‌ای از عرف‌ها، رویه‌های داوری و قواعد غیرمدون اشاره دارد که در طول زمان توسط جامعه بازرگانی جهانی شکل گرفته و در بسیاری از اختلافات تجاری به عنوان مرجع حل اختلاف مورد استناد قرار گرفته است. افزون بر این، عرف تجاری بین‌المللی نیز نقشی اساسی در شکل‌گیری این اصول دارد؛ زیرا بسیاری از قواعد حاکم بر تجارت جهانی در عمل از طریق رفتار مستمر بازرگانان و پذیرش تدریجی آن‌ها در روابط اقتصادی ایجاد شده‌اند. در عمل نیز دادگاه‌ها و مراجع داوری بارها از این منابع برای حل اختلافات استفاده کرده‌اند. برای نمونه، در یکی از آرای داوری اتاق بازرگانی بین‌المللی در دهه ۱۹۹۰ که به اختلاف میان یک شرکت اروپایی و یک شرکت خاورمیانه‌ای در خصوص اجرای قرارداد ساخت تجهیزات صنعتی مربوط می‌شد، هیأت داوری در تفسیر تعهدات قراردادی به اصول یونی‌دروا و عرف‌های پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی استناد کرد و اعلام نمود که این اصول می‌توانند حتی در غیاب ارجاع صریح در قرارداد، به عنوان بازتابی از استانداردهای عمومی تجارت جهانی مورد توجه قرار گیرند. چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهد که اصول حقوق تجارت بین‌الملل نه صرفاً مفاهیمی نظری، بلکه ابزارهایی عملی برای تنظیم روابط پیچیده تجاری در سطح جهانی هستند و در بسیاری از موارد به عنوان پلی میان نظام‌های حقوقی متفاوت عمل می‌کنند (شیروی، ۱۳۹۶، ص ۸۷).

## ۲.۲ مفهوم دعاوی تجاری و دادرسی در محاکم داخلی

دعاوی تجاری به طور کلی به اختلافاتی اطلاق می‌شود که در نتیجه فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی میان اشخاص حقیقی یا حقوقی پدید می‌آید و موضوع آن معمولاً به روابط قراردادی، معاملات تجاری، تعهدات ناشی از مبادلات کالا و خدمات، یا مسئولیت‌های ناشی از فعالیت‌های اقتصادی مربوط می‌شود. این دعاوی در مقایسه با سایر دعاوی حقوقی دارای ویژگی‌های خاصی هستند؛ از جمله سرعت گردش معاملات، پیچیدگی روابط اقتصادی و اهمیت حفظ اعتماد در روابط تجاری. به همین دلیل رسیدگی به این نوع اختلافات مستلزم درک دقیق از ماهیت فعالیت‌های اقتصادی و شناخت قواعد حاکم بر تجارت است. دادرسی در محاکم داخلی زمانی مطرح می‌شود که یکی از طرفین اختلاف برای حل دعوا به دادگاه‌های ملی مراجعه کند و از نظام قضایی کشور خود یا کشور طرف مقابل درخواست رسیدگی نماید. در چنین شرایطی، قاضی داخلی باید ضمن رعایت مقررات آیین دادرسی و قوانین ماهوی داخلی، ماهیت خاص روابط تجاری را نیز در نظر بگیرد تا رأی صادره با واقعیت‌های اقتصادی سازگار باشد. در بسیاری از کشورها برای رسیدگی مؤثرتر به این اختلافات، شعب تخصصی دادگاه‌های تجاری

ایجاد شده است تا قضاتی که با مسائل بازرگانی آشنایی بیشتری دارند به این پرونده‌ها رسیدگی کنند. در عمل، بسیاری از دعاوی تجاری شامل موضوعاتی مانند نقض قراردادهای تجاری، اختلاف در اجرای تعهدات، مطالبه خسارت ناشی از عدم اجرای قرارداد یا اختلاف در تفسیر شروط قراردادی است. برای مثال، در یکی از پرونده‌های مطرح در دادگاه عالی انگلستان که به اختلاف میان دو شرکت فعال در حوزه انرژی مربوط می‌شد، دادگاه در بررسی ادعای نقض قرارداد به این نکته توجه کرد که روابط تجاری پیچیده میان طرفین ایجاب می‌کند مفاد قرارداد نه صرفاً بر اساس تفسیر لفظی، بلکه با در نظر گرفتن اهداف اقتصادی و رفتار متعارف در معاملات تجاری تحلیل شود. این رویکرد نشان می‌دهد که رسیدگی به دعاوی تجاری در محاکم داخلی تنها به اعمال قواعد شکلی محدود نمی‌شود، بلکه نیازمند درک عمیق از منطق اقتصادی قراردادها و محیط تجاری حاکم بر آنهاست. از این منظر، دادرسی تجاری در محاکم داخلی را می‌توان فرآیندی دانست که در آن قواعد حقوقی با واقعیت‌های تجارت درهم می‌آمیزد و هدف نهایی آن ایجاد تعادل میان عدالت قضایی و کارآمدی اقتصادی در روابط بازرگانی است (قاسمی، ۱۳۹۵، ص ۱۴۳).

### ۲,۳ مبانی نظری پذیرش اصول فراملی در نظام‌های حقوقی ملی

پذیرش اصول فراملی در نظام‌های حقوقی ملی بر پایه مجموعه‌ای از مبانی نظری استوار است که مهم‌ترین آن‌ها ضرورت هماهنگی میان حقوق داخلی و تحولات فزاینده تجارت جهانی است. در عصر کنونی که روابط اقتصادی میان کشورها به شدت گسترش یافته، اتکای صرف به قواعد سنتی حقوق داخلی در بسیاری از موارد پاسخگوی پیچیدگی‌های معاملات بین‌المللی نیست. از این رو، بسیاری از نظریه‌پردازان حقوق تجارت بر این باورند که نظام‌های حقوقی ملی ناگزیر از تعامل با قواعد و اصولی هستند که در سطح فراملی شکل گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین مبانی نظری در این زمینه اصل حاکمیت اراده در قراردادهاست. بر اساس این اصل، طرفین قرارداد می‌توانند در حدود قانون چارچوب حقوقی حاکم بر روابط خود را انتخاب کنند و در نتیجه امکان ارجاع به اصول تجارت بین‌الملل نیز فراهم می‌شود. مبنای دیگر، نقش عرف‌های تجاری در تکمیل و تفسیر قراردادهاست؛ زیرا بسیاری از نظام‌های حقوقی عرف را به عنوان یکی از منابع مکمل حقوق می‌پذیرند و از همین طریق اصول فراملی نیز می‌توانند وارد فرآیند تحلیل قضایی شوند. علاوه بر این، برخی نظریه‌ها بر این نکته تأکید دارند که اصول تجارت بین‌الملل بازتابی از تجربه‌های مشترک جامعه بازرگانی جهانی هستند و بنابراین می‌توانند به عنوان معیاری منطقی برای حل اختلافات پیچیده مورد استفاده قرار گیرند. در عمل نیز دادگاه‌ها و مراجع داوری در موارد متعددی به این اصول استناد کرده‌اند. برای نمونه، در یکی از پرونده‌های داوری بین‌المللی مربوط به اختلاف

میان یک شرکت آلمانی و یک شرکت آمریکای لاتین در زمینه قرارداد توزیع کالا، هیأت داوری در تفسیر تعهدات طرفین به اصول عمومی تجارت بین‌الملل و عرف‌های رایج در بازار جهانی استناد کرد و اعلام نمود که این اصول می‌توانند خلأهای موجود در قوانین ملی را تکمیل کنند. چنین رویکردی نشان می‌دهد که اصول فراملی نه تنها با حقوق داخلی در تعارض ذاتی قرار ندارند، بلکه در بسیاری از موارد می‌توانند به عنوان ابزاری برای افزایش کارآمدی و عدالت در حل اختلافات تجاری مورد استفاده قرار گیرند. از همین رو، پذیرش تدریجی این اصول در نظام‌های حقوقی مختلف را می‌توان نتیجه طبیعی گسترش روابط اقتصادی بین‌المللی و تلاش نظام‌های حقوقی برای سازگاری با واقعیت‌های نوین تجارت جهانی دانست (کریمی، ۱۳۹۹، ص ۱۷۶).

### ۳. جایگاه اصول حقوق تجارت بین‌الملل در نظام‌های حقوقی ملی

در نظام‌های حقوقی ملی، اصول حقوق تجارت بین‌الملل معمولاً به عنوان منبع مستقیم قانون‌گذاری شناخته نمی‌شوند، اما در عمل از طریق سازوکارهای مختلف به عرصه دادرسی و تحلیل حقوقی راه پیدا می‌کنند. بسیاری از نظام‌های حقوقی، به‌ویژه در حوزه روابط تجاری، انعطاف قابل توجهی در پذیرش قواعد و استانداردهایی دارند که منشأ آن‌ها خارج از نظام حقوق داخلی است. این انعطاف بیشتر در حوزه‌هایی مانند تفسیر قراردادها، تعیین عرف‌های تجاری و حل خلأهای قانونی مشاهده می‌شود. در واقع، دادگاه‌های ملی هنگامی که با اختلافات پیچیده تجاری مواجه می‌شوند، در مواردی که قانون داخلی پاسخ روشنی ارائه نمی‌دهد، ناگزیر به استفاده از معیارهایی هستند که در عمل در روابط تجاری بین‌المللی شکل گرفته‌اند. در چنین وضعیتی، اصول حقوق تجارت بین‌الملل به عنوان ابزاری تفسیری و تکمیلی مورد توجه قرار می‌گیرند و به قضات کمک می‌کنند تا مفاهیم قراردادی یا رفتارهای تجاری را در چارچوبی واقع‌بینانه تحلیل کنند. برای مثال، در برخی نظام‌های حقوقی اروپایی مشاهده شده است که دادگاه‌ها در تفسیر مفاهیمی مانند حسن نیت در اجرای قرارداد یا تعهد به همکاری میان طرفین قرارداد، به اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی توجه کرده‌اند. در یکی از پرونده‌های مربوط به اختلاف میان یک شرکت تولیدکننده تجهیزات صنعتی و یک توزیع‌کننده خارجی که در دادگاه‌های آلمان مطرح شده بود، قاضی برای تحلیل رفتار طرفین در اجرای قرارداد به استانداردهای رایج در تجارت بین‌المللی استناد کرد و نتیجه گرفت که نحوه اجرای تعهدات باید بر اساس رویه‌های متعارف در بازار جهانی ارزیابی شود، نه صرفاً بر مبنای برداشت محدود از مقررات داخلی. چنین نمونه‌هایی نشان می‌دهد که اصول حقوق تجارت بین‌الملل در بسیاری از موارد به عنوان معیاری برای درک بهتر ماهیت روابط تجاری در محاکم ملی مورد استفاده قرار می‌گیرند و این امر بیانگر آن است که مرز میان حقوق ملی و قواعد فراملی در حوزه تجارت به تدریج انعطاف‌پذیرتر شده است. این روند

در نهایت به شکل‌گیری نوعی تعامل پویا میان نظام‌های حقوقی داخلی و استانداردهای تجارت جهانی منجر شده است، به گونه‌ای که دادگاه‌ها تلاش می‌کنند ضمن حفظ چارچوب‌های حقوق ملی، از اصولی بهره بگیرند که با واقعیت‌های اقتصادی و تجاری معاصر سازگارتر است (بهرامی احمدی، ۱۳۹۷، ص ۱۲۴).

در کنار این رویکرد عملی، جایگاه اصول حقوق تجارت بین‌الملل در نظام‌های حقوقی ملی تا حد زیادی به نحوه تعامل این اصول با قواعد سنتی حقوق داخلی بستگی دارد. بسیاری از نظام‌های حقوقی ابزارهایی را در اختیار دارند که امکان ورود قواعد فراملی به نظام حقوقی را فراهم می‌کند؛ از جمله قواعد مربوط به تعارض قوانین، پذیرش عرف‌های تجاری و اصل آزادی قراردادی. بر اساس این ابزارها، طرفین قرارداد می‌توانند در تنظیم روابط خود به قواعد یا استانداردهای بین‌المللی ارجاع دهند و در صورت بروز اختلاف، دادگاه نیز ناگزیر است این ارجاع را در چارچوب قواعد حقوقی معتبر مورد توجه قرار دهد. افزون بر این، در مواردی که قرارداد ساکت است یا قانون داخلی حکم صریحی ارائه نمی‌دهد، دادگاه می‌تواند با استناد به عرف‌های تجاری یا اصول پذیرفته‌شده در روابط بازرگانی خلأهای موجود را تکمیل کند. در عمل نیز مشاهده می‌شود که بسیاری از دعاوی تجاری پیچیده بدون توجه به چنین اصولی قابل حل نیستند، زیرا قراردادهای تجاری مدرن غالباً بر اساس الگوهایی تنظیم می‌شوند که در سطح بین‌المللی شکل گرفته‌اند. برای نمونه، در برخی اختلافات ناشی از قراردادهای حمل‌ونقل دریایی یا تأمین تجهیزات صنعتی، دادگاه‌ها برای تفسیر تعهدات طرفین ناگزیر شده‌اند به قواعد و رویه‌هایی مراجعه کنند که در عرف تجارت جهانی تثبیت شده است. این وضعیت نشان می‌دهد که اصول حقوق تجارت بین‌الملل اگرچه در بسیاری از موارد به عنوان قانون الزام‌آور تلقی نمی‌شوند، اما از طریق فرآیند تفسیر و تکمیل قواعد داخلی نقش مهمی در تصمیم‌گیری قضایی ایفا می‌کنند. به بیان دیگر، این اصول در نظام‌های حقوقی ملی بیشتر به عنوان چارچوبی راهنما برای درک صحیح روابط تجاری و حل اختلافات اقتصادی مورد استفاده قرار می‌گیرند و همین نقش تفسیری و تکمیلی موجب شده است که جایگاه آن‌ها در دادرسی دعاوی تجاری به تدریج تقویت شود. در نتیجه، می‌توان گفت که نظام‌های حقوقی ملی در مواجهه با تحولات تجارت جهانی ناگزیر به نوعی همگرایی با اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی شده‌اند و این همگرایی به تدریج در رویه قضایی و استدلال حقوقی محاکم انعکاس یافته است (نوری، ۱۳۹۸، ص ۷۶).

### ۳.۱ نقش قواعد تعارض قوانین

قواعد تعارض قوانین در روابط تجاری بین‌المللی نقشی بنیادین ایفا می‌کنند، زیرا این قواعد تعیین می‌نمایند که در یک اختلاف تجاری فراملی، کدام نظام حقوقی بر قرارداد یا رابطه حقوقی حاکم خواهد بود و چگونه باید

تعهدات و حقوق طرفین تفسیر یا اجرا شود. در فضایی که معاملات تجاری از مرزهای ملی عبور می‌کنند و طرفین غالباً تابع نظام‌های حقوقی متفاوت هستند، انتخاب قانون حاکم یکی از حساس‌ترین مراحل تحلیل حقوقی است؛ چرا که تفاوت در قواعد داخلی می‌تواند نتیجه دعوا را به طور کامل دگرگون سازد. قواعد تعارض قوانین در بسیاری از نظام‌ها بر اصل آزادی انتخاب قانون تکیه دارند و به طرفین اجازه می‌دهند چارچوب حقوقی مورد نظر خود را تعیین کنند، اما در صورت فقدان چنین انتخابی، قاضی یا داور باید با استناد به معیارهایی همچون محل اجرای تعهد، محل انعقاد قرارداد یا ارتباط نزدیک‌تر، مناسب‌ترین قانون را اعمال کند. اهمیت این قواعد زمانی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم عدم شفافیت در تعیین قانون حاکم می‌تواند به دعاوی طولانی، هزینه‌زا و غیرقابل پیش‌بینی منجر شود. در برخی پرونده‌های شاخص نیز نقش تعارض قوانین تعیین‌کننده بوده است؛ برای مثال، در یک اختلاف مطرح در دادگاه بازرگانی پاریس میان یک شرکت حمل‌ونقل اروپایی و یک شرکت آسیایی، دادگاه ابتدا ناچار شد با تحلیل دقیق ارتباطات طرفین و مفاد قرارداد، قانون مناسب را تعیین کند و سپس بر اساس همان قانون، اعتبار شروط قراردادی را بررسی کند. این روند نشان می‌دهد که قواعد تعارض قوانین نه صرفاً قواعدی فنی، بلکه ابزارهایی برای تضمین ثبات و هماهنگی در روابط تجاری بین‌المللی هستند و می‌توانند مسیر رسیدگی را از ابتدا تا انتها تحت تأثیر قرار دهند. افزون بر این، تعارض قوانین در سطح عملی به قاضی امکان می‌دهد علاوه بر قوانین داخلی، اصول فراملی و عرف‌های تجاری را نیز در چارچوب تحلیل خود وارد کند، به‌ویژه در مواردی که قانون منتخب یا قانون ملی ساکت یا مبهم باشد. به همین دلیل، نقش قواعد تعارض قوانین در تسهیل ورود اصول تجارت بین‌الملل به دادرسی داخلی را می‌توان یکی از کارآمدترین سازوکارهای پیوند میان حقوق ملی و تجارت جهانی دانست (صفایی، ۱۳۹۵، ص ۲۳۸).

## ۳.۲ نقش عرف تجاری بین‌المللی

عرف تجاری بین‌المللی از مهم‌ترین منابع غیررسمی حقوق تجارت است و در بسیاری از دعاوی تجاری به عنوان معیار رفتار متعارف در روابط اقتصادی مورد استناد قرار می‌گیرد. عرف در این معنا حاصل تکرار مستمر یک رفتار یا شیوه عمل در میان فعالان اقتصادی و پذیرش آن به عنوان یک قاعده الزام‌آور یا حداقل راهنماست. در روابط تجاری فراملی که سرعت، اعتماد و کارآمدی ارکان اصلی آن هستند، عرف‌ها نقش اساسی در پر کردن خلأهای قانونی، تفسیر مفاد مبهم قراردادها و تعیین استانداردهای عملی اجرای تعهدات دارند. در بسیاری از موارد، طرفین قرارداد حتی بدون تصریح در مفاد قرارداد، انتظار دارند که قاضی یا داور در زمان اختلاف، رویه‌های شناخته‌شده تجارت جهانی را مدنظر قرار دهد. نقش عرف تجاری زمانی برجسته‌تر می‌شود که قانون داخلی فاقد

مقررات مشخص باشد یا قواعد آن با پیچیدگی روابط تجاری فراملی همخوانی نداشته باشد. در یک پرونده داوری مشهور که میان دو شرکت فعال در صنعت مواد خام مطرح شده بود، داوران به‌جای تکیه صرف بر قانون منتخب، به عرف‌های بین‌المللی حاکم بر معاملات کالاهای اساسی استناد کردند تا مشخص شود در شرایط نوسان قیمت جهانی، طرفین چه انتظاری از یکدیگر داشته‌اند و چه سطح از تعدیل تعهدات معقول به شمار می‌آید. این نمونه نشان می‌دهد که عرف‌ها نه تنها ابزاری برای تفسیر قرارداد هستند، بلکه به‌عنوان یکی از منابع مؤثر در شکل‌دهی استانداردهای رفتار تجاری شناخته می‌شوند. افزون بر این، بسیاری از اسناد فراملی مانند مقررات اینکوترمز نیز بر پایه عرف‌های پذیرفته‌شده تجاری تدوین شده‌اند و محاکم داخلی با استناد به آن‌ها می‌توانند تصمیمی اتخاذ کنند که با رفتار واقعی بازرگانان در بازار جهانی همساز باشد. به همین دلیل، عرف تجاری بین‌المللی را می‌توان پلی میان قواعد خشک حقوق داخلی و نیازهای پویای تجارت جهانی دانست که در بسیاری از دعاوی، نقش تکمیلی و هدایت‌کننده دارد (نقوی، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳).

### ۳.۳ نقش اصل آزادی قراردادی و اراده طرفین

اصل آزادی قراردادی یکی از بنیادی‌ترین اصول حقوق خصوصی و به‌ویژه حقوق تجارت است و بر این ایده استوار است که طرفین قرارداد می‌توانند با اراده آزاد خود چارچوب روابط حقوقی‌شان را تعیین کنند. در روابط تجاری بین‌المللی، این اصل نقشی بسیار گسترده‌تر پیدا می‌کند؛ زیرا طرفین از نظام‌های حقوقی متفاوت می‌آیند و نیاز دارند قواعدی را انتخاب کنند که بیشترین انطباق را با نیازهای تجاری‌شان داشته باشد. آزادی انتخاب قانون حاکم، آزادی تعیین روش‌های حل اختلاف و آزادی تنظیم تعهدات قراردادی، همگی جلوه‌هایی از این اصل هستند که زمینه را برای ورود اصول تجارت بین‌الملل به قراردادها و دادرسی‌های ناشی از آن‌ها فراهم می‌کند. هنگامی که طرفین یک قرارداد بین‌المللی صراحتاً به اصولی مانند اصول یونی‌دروا یا لکس مریکا استناد می‌کنند، قاضی یا داور نیز ملزم است تحلیل خود را بر اساس آن چارچوب انجام دهد و همین امر باعث می‌شود قواعد فراملی با سهولت بیشتری وارد نظام‌های حقوقی داخلی شوند. در یکی از پرونده‌های مطرح در دادگاه فدرال آلمان، اختلاف میان یک شرکت آسیایی و یک شرکت اروپایی بر سر اجرای قرارداد توزیع کالا مطرح بود و طرفین در قرارداد خود به‌طور خاص به اصول فراملی مرتبط با تفسیر حسن نیت ارجاع داده بودند. دادگاه با پذیرش آزادی طرفین در انتخاب این اصول، رأی خود را بر مبنای همین چارچوب صادر کرد و اعلام نمود که اراده طرفین نه تنها محدوده حقوق و تعهدات آنان را تعیین می‌کند، بلکه می‌تواند منابع تفسیر و داوری را نیز مشخص سازد. از این منظر، اصل آزادی قراردادی نه تنها موجب انعطاف‌پذیری روابط تجاری می‌شود، بلکه مسیر

مناسبی برای پیوند میان حقوق داخلی و اصول فراملی فراهم می‌آورد و به بازرگانان امکان می‌دهد تا در فضای جهانی فعالیتی پیش‌بینی‌پذیر و سازگار داشته باشند (حسینی‌نژاد، ۱۳۹۸، ص ۶۴).

#### ۳.۴ استفاده از اصول تجارت بین‌الملل در تفسیر قراردادهای تجاری

کاربرد اصول تجارت بین‌الملل در تفسیر قراردادهای تجاری یکی از مهم‌ترین جلوه‌های نفوذ این اصول در محاکم داخلی است، زیرا بسیاری از قراردادهای تجاری به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که در عین برخورداری از مفاد مشخص، دارای اصطلاحات تخصصی، حوزه‌های مبهم یا شرایط قابل تفسیر هستند و قاضی ناگزیر است برای درک صحیح اراده طرفین، به اصول، عرف‌ها و رویه‌های پذیرفته‌شده در تجارت جهانی مراجعه کند. اصول فراملی مانند اصول یونی‌دروا یا قواعد لکس مرکاتوریا اغلب به گونه‌ای طراحی شده‌اند که معیارهای عینی برای رفتار متعارف بازرگانان ارائه می‌دهند و به همین دلیل، می‌توانند در تفسیر موضوعات مهمی همچون حسن نیت، تعادل قراردادی، نقش مذاکرات پیش از انعقاد قرارداد و حدود مسئولیت طرفین به کار گرفته شوند. در یک پرونده مهم داوری دریایی که میان یک شرکت حمل‌ونقل بین‌المللی و یک شرکت واردکننده کالا مطرح شده بود، هیأت داوری برای تعیین دامنه تعهدات طرف حمل‌ونقل در شرایط نامساعد جوی، مفاد قرارداد را با استناد به الگوی تعهدات مندرج در اصول فراملی تفسیر کرد و اعلام نمود که استانداردهای ارائه‌شده در این اصول نشان‌دهنده انتظار متعارف طرفین در معاملات مشابه است. این رویکرد نه تنها به حل اختلاف کمک کرد، بلکه مبنایی حقوقی ارائه داد که با رویه جهانی حمل‌ونقل سازگار بود. استفاده از اصول فراملی در تفسیر قرارداد همچنین به دادگاه‌ها امکان می‌دهد رأی خود را به گونه‌ای صادر کنند که با رفتار واقعی بازار جهانی و نیازهای اقتصادی طرفین همخوانی داشته باشد. به همین دلیل، تفسیر مبتنی بر اصول تجارت بین‌الملل را می‌توان ابزاری مؤثر برای افزایش انسجام، عدالت و پیش‌بینی‌پذیری در دادرسی‌های تجاری دانست (رستمی، ۱۳۹۷، ص ۱۵۲).

#### ۴. جلوه‌های نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری

جلوه‌های نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری را می‌توان در سه سطح اصلی شناسایی کرد: نخست، در مرحله تفسیر قراردادهای تجاری بین‌المللی؛ دوم، در تعیین قواعد حاکم بر رفتار طرفین و ارزیابی اجرای تعهدات؛ و سوم، در تحلیل مفاهیم بنیادینی چون حسن نیت، انصاف، و تعادل اقتصادی قرارداد. در مرحله نخست، دادگاه‌های ملی غالباً با قراردادهایی روبه‌رو می‌شوند که یا صراحتاً به اصول و قواعد تجارت بین‌الملل (مانند اصول یونی‌دروا یا کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا) ارجاع داده‌اند یا مفاد آنها از رویه‌های بین‌المللی الهام

گرفته است. در چنین مواردی، قاضی برای درک اراده واقعی طرفین و تبیین مفهوم شروط قراردادی به ناچار از چارچوب تفسیری بین‌المللی استفاده می‌کند. بسیاری از داوری‌ها و دادرسی‌های تجاری نشان داده‌اند که اصول مذکور، حتی اگر در متن قرارداد تصریح نشده باشند، به عنوان قواعد عرفی و تکمیلی نقش هدایت‌کننده در تحلیل قضایی دارند. برای نمونه، در پرونده معروف ICC No. 9994/2001 که مربوط به اختلاف ناشی از قرارداد تأمین قطعات صنعتی میان یک شرکت ایتالیایی و یک خریدار خاورمیانه‌ای بود، داور در نتیجه‌گیری خود تصریح کرد که مفهوم حسن نیت در اجرای قرارداد باید مطابق با فهم عمومی آن در تجارت بین‌المللی ارزیابی شود نه در چارچوب محدود نظام حقوقی خاص. همین رویکرد بعدها در دادگاه‌های داخلی نیز نفوذ یافت؛ به گونه‌ای که برخی دادگاه‌ها در ارزیابی رفتار طرفین به معیارهای رفتاری پذیرفته‌شده در روابط بازرگانی بین‌المللی استناد کردند. در واقع، زمانی که دادگاه با اختلافی مواجه می‌شود که در آن قرارداد از الگوهای جهانی تأثیر گرفته یا عناصر فراملی حضور پررنگی دارند، اصول حقوق تجارت بین‌الملل به قاضی این امکان را می‌دهد تا رأی صادر کند که نه تنها با منطق حقوق داخلی، بلکه با واقعیت‌های تجارت جهانی نیز همخوانی داشته باشد. این کاربرد عملی سبب شده است تا اصول مذکور به تدریج از جایگاه توصیه‌ای به منبع اثرگذار در استدلال قضایی ارتقا پیدا کنند و زمینه‌ساز نوعی همگرایی تفسیری در سطح ملی و بین‌المللی گردند (نقوی، ۱۳۹۶، ص ۱۸۲).

در سطحی دیگر، نفوذ اصول حقوق تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری در نحوه استدلال قضایی و تنظیم آرای دادگاه‌ها جلوه‌گر می‌شود. بسیاری از قضات داخلی در رسیدگی به دعاوی پیچیده تجاری دریافته‌اند که برای تضمین عدالت واقعی و حفظ پیش‌بینی‌پذیری روابط اقتصادی، نمی‌توان صرفاً به نصوص خشک قانون داخلی بسنده کرد، بلکه لازم است به عرف‌های فراملی و قواعدی که در تجارت جهانی تثبیت شده‌اند، استناد شود. در عمل، این رویکرد در مواردی مانند تفسیر رفتار منصفانه طرفین، تعیین خسارت‌های قراردادی و حتی تعیین حدود مسئولیت ناشی از نقض قرارداد به‌خوبی مشهود است. یکی از مثال‌های شناخته‌شده در این زمینه، پرونده‌ای است که در دادگاه بازرگانی پاریس در سال ۲۰۱۸ میان یک شرکت فرانسوی و یک شریک آسیایی جریان داشت. موضوع دعوا مربوط به فسخ قرارداد تأمین کالا به دلیل تعلل در تحویل بود. دادگاه، ضمن پذیرش وجود نقض اولیه از سوی فروشنده، اعلام کرد که خریدار نیز با رفتار غیرمنصفانه خود در طول مذاکره و اجرای قرارداد، برخلاف اصل حسن نیت عمل کرده است. قاضی در رأی خود به اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی اشاره کرد و تصریح نمود که مفهوم حسن نیت باید در پرتو استانداردهای جهانی ارزیابی گردد، زیرا روابط تجاری فراملی نمی‌تواند صرفاً بر مبنای برداشت محدود یک کشور از این مفهوم اداره شود. چنین استنادی نشان داد که دادگاه نه تنها از اصول بین‌المللی آگاه است، بلکه آن‌ها را به عنوان معیاری معتبر برای سنجش رفتار

حرفه‌ای در روابط تجاری تلقی می‌کند. این رویکرد بعدها در آرای مشابه در آلمان، اتریش و حتی برخی دادگاه‌های آمریکایی نیز مورد اقتباس قرار گرفت و در ادبیات حقوقی از آن به عنوان «سیطره معیار فراملی عدالت تجاری» یاد شد. به این ترتیب، نفوذ اصول تجارت بین‌الملل نه صرفاً در پذیرش نظری، بلکه در شیوه قضاوت و زبان استدلالی محاکم قابل مشاهده است و همین امر سبب شده است که دادرس ملی عملاً در جایگاهی میان قانون‌گذار داخلی و مفسر حقوق بین‌الملل خصوصی قرار گیرد (پناهی، ۱۳۹۹، ص ۲۱۲).

#### ۴،۱ استناد قضاوت به اصول و عرف‌های تجارت بین‌الملل در رسیدگی

در رسیدگی به دعاوی تجاری که ماهیتی فراملی دارند، قضاوت محاکم داخلی ناگزیرند در کنار قواعد حقوق داخلی به اصول و عرف‌های شناخته‌شده تجارت بین‌الملل نیز توجه کنند، زیرا بسیاری از روابط اقتصادی امروز در چارچوبی شکل می‌گیرند که صرفاً با مقررات ملی قابل تحلیل کامل نیست. استناد به عرف‌ها و اصول تجاری در واقع ابزاری است برای درک دقیق‌تر رفتار متعارف بازرگانان و ارزیابی تعهدات طرفین در بستر واقعی فعالیت‌های اقتصادی. در چنین شرایطی قاضی هنگام بررسی اختلاف نه تنها به مفاد قرارداد و قوانین داخلی توجه می‌کند، بلکه می‌کوشد بفهمد که فعالان اقتصادی در معاملات مشابه چه شیوه‌هایی را معمولاً به کار می‌گیرند و چه انتظاری از یکدیگر دارند. این رویکرد به‌ویژه در قراردادهایی که میان شرکت‌هایی از کشورهای مختلف منعقد شده‌اند اهمیت مضاعف دارد، زیرا تفاوت‌های حقوقی و فرهنگی می‌تواند برداشت‌های متفاوتی از مفاهیم قراردادی ایجاد کند. برای نمونه در یکی از پرونده‌های مطرح در دیوان عالی هلند که اختلافی میان یک شرکت صادرکننده محصولات کشاورزی و یک شرکت واردکننده اروپایی مطرح بود، دادگاه در تحلیل تعهدات مربوط به زمان تحویل کالا به عرف‌های رایج در تجارت محصولات کشاورزی بین‌المللی استناد کرد و اعلام نمود که معیار تعیین تأخیر باید بر اساس استانداردهای رایج در معاملات مشابه سنجیده شود نه صرفاً بر پایه برداشت محدود از مفاد قراردادی. چنین تصمیمی نشان می‌دهد که استناد به عرف‌های تجاری در عمل به قضاوت کمک می‌کند تا رفتار طرفین را در چارچوب واقعی فعالیت‌های اقتصادی ارزیابی کنند و از تفسیرهای خشک و غیرمنعطف قوانین داخلی پرهیز نمایند. علاوه بر این، بسیاری از اصول تجارت بین‌الملل مانند اصل حسن نیت یا اصل لزوم همکاری طرفین در اجرای قرارداد، امروزه به عنوان معیارهای تفسیری در رسیدگی قضایی مورد توجه قرار گرفته‌اند و حتی در نظام‌هایی که این اصول به‌صورت صریح در قوانین داخلی پیش‌بینی نشده‌اند، به

عنوان معیارهای تکمیلی مورد استفاده قرار می‌گیرند. این روند در نهایت به شکل‌گیری نوعی همگرایی میان رویه‌های قضایی ملی و استانداردهای پذیرفته‌شده تجارت جهانی منجر می‌شود و باعث می‌گردد محاکم داخلی در حل و فصل اختلافات تجاری تصمیم‌هایی اتخاذ کنند که با واقعیت‌های بازار بین‌المللی سازگارتر باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ص ۳۱۴).

## ۴,۲ نقش این اصول در تفسیر قراردادهای تجاری بین‌المللی

در بسیاری از قراردادهای تجاری بین‌المللی، مفاد قرارداد به‌گونه‌ای تنظیم می‌شود که با وجود تعیین چارچوب کلی روابط طرفین، همچنان نیازمند تفسیر دقیق و تطبیق با شرایط واقعی اجرای قرارداد است و در چنین وضعیتی اصول تجارت بین‌الملل می‌توانند نقش مهمی در روشن ساختن مقصود مشترک طرفین ایفا کنند. این اصول غالباً بر پایه تجربه طولانی فعالان اقتصادی و رویه‌های پذیرفته‌شده در معاملات بین‌المللی شکل گرفته‌اند و به همین دلیل قادرند معیارهای نسبتاً عینی برای تحلیل تعهدات قراردادی ارائه دهند. هنگامی که اختلافی درباره معنای یک شرط قراردادی یا حدود مسئولیت طرفین به وجود می‌آید، قاضی یا داور ممکن است برای درک بهتر قصد واقعی طرفین به اصولی مانند حسن نیت در اجرای قرارداد، لزوم رفتار متعارف تجاری یا اصل تفسیر قرارداد بر اساس قصد مشترک طرفین استناد کند. اهمیت این اصول به‌ویژه در مواردی آشکار می‌شود که قرارداد با استفاده از اصطلاحات تخصصی تجارت بین‌الملل تنظیم شده باشد یا شرایط اقتصادی اجرای آن دستخوش تغییر شده باشد. برای نمونه در یکی از پرونده‌های رسیدگی‌شده در دادگاه بازرگانی لندن که میان یک شرکت تولیدکننده تجهیزات صنعتی و یک شرکت خریدار خاورمیانه‌ای مطرح شده بود، اختلاف بر سر تفسیر یک شرط مربوط به تعدیل قیمت در شرایط نوسان شدید بازار ایجاد شد. دادگاه در تحلیل این شرط به اصول پذیرفته‌شده در حقوق تجارت بین‌الملل درباره لزوم حفظ تعادل اقتصادی قرارداد استناد کرد و اعلام نمود که تفسیر مفاد قرارداد باید به گونه‌ای انجام شود که تعادل اولیه تعهدات طرفین حفظ گردد. این رویکرد نشان می‌دهد که اصول تجارت بین‌الملل نه تنها ابزاری برای حل اختلاف هستند بلکه به قاضی کمک می‌کنند تا مفاد قرارداد را در چارچوب منطقی و اقتصادی آن تحلیل کند و از تفسیرهایی که با اهداف واقعی طرفین ناسازگار است پرهیز نماید. از این منظر، بهره‌گیری از این اصول در فرآیند تفسیر قرارداد می‌تواند به افزایش پیش‌بینی‌پذیری روابط تجاری و تقویت

اعتماد فعالان اقتصادی در معاملات بین‌المللی کمک کند، زیرا طرفین اطمینان می‌یابند که در صورت بروز اختلاف، قرارداد آنان بر اساس معیارهای پذیرفته‌شده جهانی تفسیر خواهد شد (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۰، ص ۴۸۷).

### ۴,۳ استفاده از اصول تجارت بین‌الملل در تکمیل خلأهای حقوق داخلی

یکی از کارکردهای مهم اصول تجارت بین‌الملل در دادرسی دعاوی تجاری، ایفای نقش تکمیلی در مواردی است که نظام حقوق داخلی با خلأهای تقنینی یا ابهام در مقررات مواجه است. واقعیت آن است که بسیاری از قوانین ملی در دوره‌ای تدوین شده‌اند که حجم و پیچیدگی روابط تجاری بین‌المللی به اندازه امروز نبوده و به همین دلیل برخی مسائل نوظهور در این قوانین پیش‌بینی نشده است. در چنین شرایطی قضات برای جلوگیری از صدور آرای که با منطق اقتصادی روابط تجاری ناسازگار باشد، ناچارند از منابع تکمیلی مانند اصول فراملی و رویه‌های پذیرفته‌شده در تجارت جهانی بهره بگیرند. این اصول می‌توانند چارچوبی منطقی برای حل مسائلی فراهم کنند که قانون داخلی درباره آن‌ها سکوت کرده است، از جمله موضوعاتی مانند تغییر اساسی اوضاع و احوال قرارداد، نحوه توزیع ریسک‌های غیرقابل پیش‌بینی یا شیوه تعدیل تعهدات در شرایط اضطراری اقتصادی. نمونه‌ای از این وضعیت در یکی از آرای دادگاه عالی ایتالیا مشاهده شد که در آن اختلافی میان دو شرکت فعال در حوزه ساخت تجهیزات انرژی درباره امکان تعدیل تعهدات قراردادی در پی افزایش ناگهانی هزینه مواد اولیه مطرح شده بود. قانون داخلی پاسخ روشنی برای این وضعیت ارائه نمی‌داد، اما دادگاه با استناد به اصول پذیرفته‌شده در حقوق تجارت بین‌الملل درباره اصل حفظ تعادل اقتصادی قرارداد اعلام کرد که در مواردی که اجرای قرارداد به طور غیرمتعارف برای یکی از طرفین دشوار می‌شود، امکان بازنگری در شرایط قراردادی وجود دارد. این تصمیم نشان داد که اصول تجارت بین‌الملل می‌توانند به عنوان ابزار تکمیلی برای پر کردن خلأهای موجود در حقوق داخلی عمل کنند و از صدور آرای که با عدالت قراردادی و منطق اقتصادی ناسازگار است جلوگیری نمایند. چنین رویکردی در نهایت به تقویت کارآمدی نظام قضایی در مواجهه با اختلافات پیچیده تجاری کمک می‌کند و موجب می‌شود که محاکم داخلی بتوانند با تحولات سریع تجارت جهانی همگام شوند (امامی، ۱۳۹۲، ص ۲۶۹).

### ۴,۴ تأثیر این اصول بر استدلال قضایی و صدور رأی

اصول تجارت بین‌الملل علاوه بر آنکه در تفسیر قراردادها و تکمیل خلأهای قانونی مورد استفاده قرار می‌گیرند، در شکل‌گیری استدلال قضایی و نحوه تنظیم رأی نیز تأثیر قابل توجهی دارند. در بسیاری از دعاوی تجاری، قاضی برای توجیه نتیجه‌ای که به آن رسیده است نیازمند ارائه استدلالی است که نه تنها با قوانین داخلی سازگار باشد بلکه برای فعالان اقتصادی نیز منطقی و قابل پذیرش به نظر برسد. در چنین شرایطی استناد به اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌الملل می‌تواند مبنای استدلالی مستحکمی برای رأی قضایی فراهم کند، زیرا این اصول بر پایه تجربه عملی تجارت جهانی شکل گرفته‌اند و در میان بازرگانان و داوران بین‌المللی از اعتبار بالایی برخوردارند. هنگامی که دادگاه در استدلال خود به مفاهیمی مانند حسن نیت در اجرای تعهدات، ضرورت همکاری طرفین یا لزوم رعایت استانداردهای متعارف تجاری اشاره می‌کند، در واقع رأی خود را به چارچوبی فراتر از مقررات صرفاً ملی پیوند می‌دهد و آن را در بستر گسترده‌تر حقوق تجارت بین‌الملل قرار می‌دهد. برای نمونه در یکی از پرونده‌های مطرح در دادگاه تجاری سنگاپور که اختلافی میان یک شرکت کشتیرانی و یک شرکت بازرگانی آسیایی درباره مسئولیت خسارات ناشی از تأخیر در حمل کالا مطرح شده بود، دادگاه در استدلال خود به اصول عمومی رفتار حرفه‌ای در صنعت حمل‌ونقل دریایی استناد کرد و اعلام نمود که معیار ارزیابی مسئولیت باید بر اساس استانداردهای شناخته‌شده بین‌المللی این صنعت باشد. این شیوه استدلال موجب شد رأی صادره نه تنها از منظر حقوق داخلی بلکه از دیدگاه فعالان صنعت نیز منطقی و قابل قبول تلقی شود. بنابراین می‌توان گفت که اصول تجارت بین‌الملل در بسیاری از موارد به عنوان چارچوبی مفهومی برای تقویت منطق استدلال قضایی عمل می‌کنند و به قضات امکان می‌دهند آرای صادر کنند که با واقعیت‌های پیچیده روابط اقتصادی جهانی هماهنگ‌تر باشد (شمس، ۱۳۹۳، ص ۴۱۲).

## ۵. چالش‌ها و محدودیت‌های اعمال اصول حقوق تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی

یکی از مهم‌ترین چالش‌های اعمال اصول حقوق تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، تفاوت ساختاری میان نظام‌های حقوقی ملی و ماهیت فراملی این اصول است. اصول تجارت بین‌الملل غالباً بر پایه منطق انعطاف‌پذیر، تفسیر هدف‌محور و پذیرش عرف‌های تجاری شکل گرفته‌اند، در حالی که بسیاری از نظام‌های حقوقی داخلی بر مبنای قواعد شکلی، نصوص مدون و اصول سخت‌گیرانه تفسیر قانون عمل می‌کنند. همین تفاوت موجب می‌شود که دادگاه‌ها در برخورد با اصول فراملی با تردید مواجه شوند، زیرا این اصول الزام قانونی ندارند و قاضی باید

مشخص کند که بر چه مبنایی اجازه استناد به آن‌ها را دارد. این چالش در مواردی بیشتر آشکار می‌شود که قرارداد صراحتی در مورد انتخاب قانون یا اعمال اصول بین‌المللی ندارد و قاضی باید میان وفاداری به قواعد داخلی و توجه به واقعیت‌های تجارت بین‌المللی تعادل ایجاد کند. افزون بر این، برخی مفاهیم کلیدی مانند حسن نیت، تعادل قراردادی یا عرف تجاری در اصول تجارت بین‌الملل معنایی گسترده‌تر و پویاتر دارند، در حالی که در بسیاری از نظام‌های حقوقی معنای آن‌ها محدودتر است یا حتی به رسمیت شناخته نمی‌شود. در نتیجه، تعارض مفهومی می‌تواند کار قاضی را دشوارتر کند. در یک پرونده واقعی در دادگاه عالی ترکیه در سال ۲۰۱۵، اختلافی میان یک شرکت محلی و یک شرکت اروپایی در خصوص نحوه اجرای قرارداد فروش کالا مطرح شد. شرکت اروپایی مدعی بود که رفتار طرف مقابل با اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی مغایرت دارد و باید با معیارهای جهانی سنجیده شود، اما دادگاه اعلام کرد که اصول بین‌المللی تنها زمانی قابل اعمال‌اند که طرفین صراحتاً به آن‌ها ارجاع داده باشند. این تصمیم نمونه‌ای روشن از چالشی است که در فقدان سازوکارهای روشن برای اعمال اصول تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی ایجاد می‌شود و نشان می‌دهد که دادگاه‌ها حتی در شرایطی که اصول بین‌المللی برای حل اختلاف مناسب‌ترند، ممکن است با اتکای کامل به حقوق ملی از بهره‌گیری از آن‌ها خودداری کنند. این وضعیت، شکاف قابل توجهی میان نیازهای تجارت معاصر و ظرفیت‌های حقوق داخلی ایجاد می‌کند و ضرورت بازنگری در نگرش سنتی نسبت به منابع فراملی را برجسته می‌سازد (صفایی، ۱۳۹۴، ص ۲۳۷).

چالش دیگر، مربوط به محدودیت‌های نهادی و عملی محاکم داخلی در تحلیل و اعمال اصول تجارت بین‌الملل است. بخشی از این محدودیت‌ها ناشی از آشنایی اندک برخی قضات با ادبیات تجارت بین‌الملل و منابع فراملی است؛ چراکه این اصول نه در برنامه‌های آموزشی سنتی حقوق به‌طور گسترده تدریس می‌شوند و نه در قوانین ملی ساختار منظمی برای استفاده از آن‌ها پیش‌بینی شده است. در نتیجه، بسیاری از قضات در مواجهه با این اصول دچار تردید می‌شوند یا از به‌کارگیری آن‌ها پرهیز می‌کنند تا از اتهام خروج از چارچوب قانونی مصون بمانند. در برخی نظام‌ها نیز محدودیت‌های زبانی، دسترسی ناکافی به منابع بین‌المللی یا نبود رویه قضایی منسجم مانع از فهم صحیح این اصول می‌شود. افزون بر این، تعارض میان منافع ملی و منطق تجارت بین‌الملل در برخی پرونده‌ها موجب می‌شود دادگاه‌ها نسبت به پذیرش اصول فراملی محتاط‌تر عمل کنند. برای مثال، در پرونده‌ای در دادگاه تجاری چین در سال ۲۰۱۹، اختلاف میان یک شرکت داخلی و یک شریک خارجی درباره تعهدات مربوط به کیفیت کالا مطرح بود. طرف خارجی به برخی اصول تجارت بین‌الملل برای تفسیر مفهوم عیب اساسی استناد کرد، اما دادگاه با وجود پذیرش اهمیت این اصول، اعلام کرد که حفظ نظم عمومی اقتصادی چین اقتضا می‌کند که معیارهای ملی در اولویت قرار گیرد. این نمونه نشان می‌دهد که حتی در نظام‌هایی که به تجارت

بین‌الملل وابستگی گسترده دارند، ملاحظات حاکمیت و نظم عمومی می‌تواند مانعی جدی برای اعمال اصول فراملی باشد. افزون بر این، نبود وحدت رویه قضایی، تفاوت نگرش میان شعب مختلف و نبود دستورالعمل‌های شفاف نیز باعث می‌شود اعمال اصول تجارت بین‌الملل متکی به مهارت فردی قاضی و میزان آشنایی او با ادبیات بین‌المللی باشد. چنین شرایطی، پیش‌بینی‌پذیری آرای قضایی را کاهش می‌دهد و موجب می‌شود فعالان تجاری ریسک بیشتری را در دادرسی‌های داخلی متحمل شوند. این محدودیت‌ها نشان می‌دهد که برای تقویت نقش اصول تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، اصلاحات آموزشی، نهادی و قانون‌گذاری ضرورت دارد تا دادگاه‌ها بتوانند با اطمینان و یکپارچگی بیشتری از این اصول بهره‌گیرند (علی‌آبادی، ۱۳۹۲، ص ۱۰۵).

## ۵،۱ تعارض با قوانین آمره داخلی

در روابط تجاری بین‌المللی هرچند اصول و قواعد فراملی می‌توانند نقش مهمی در تنظیم روابط اقتصادی ایفا کنند، اما یکی از مهم‌ترین موانع در اعمال آن‌ها در محاکم داخلی، تعارض احتمالی با قوانین آمره نظام حقوقی ملی است. قوانین آمره قواعدی هستند که به دلیل ارتباط مستقیم با نظم عمومی، امنیت اقتصادی یا منافع اساسی جامعه، حتی با توافق طرفین نیز قابل نقض یا کنار گذاشتن نیستند. در نتیجه هنگامی که یک اختلاف تجاری در محاکم داخلی مطرح می‌شود، قاضی موظف است پیش از توجه به اصول تجارت بین‌الملل بررسی کند که آیا اجرای آن اصول با مقررات آمره داخلی تعارض دارد یا خیر. این مسئله به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند مقررات ارزی، قواعد مربوط به تحریم‌ها، قوانین رقابت یا حمایت از مصرف‌کننده اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ زیرا بسیاری از کشورها این حوزه‌ها را از جمله قلمروهای مرتبط با نظم عمومی اقتصادی تلقی می‌کنند. برای مثال در یکی از پرونده‌هایی که در دادگاه‌های فرانسه درباره اختلاف میان یک شرکت توزیع‌کننده اروپایی و یک تولیدکننده خارجی مطرح شده بود، طرفین در قرارداد خود به مجموعه‌ای از اصول تجارت بین‌الملل برای تعیین نحوه حل اختلاف و اجرای تعهدات استناد کرده بودند، اما دادگاه اعلام کرد که اجرای بخشی از این اصول با مقررات آمره فرانسه درباره رقابت اقتصادی و محدودیت‌های قراردادی ناسازگار است و به همین دلیل نمی‌توان آن‌ها را به طور کامل اعمال کرد. این تصمیم نشان داد که هرچند اصول تجارت بین‌الملل می‌توانند در بسیاری از موارد به عنوان معیار تکمیلی مورد استفاده قرار گیرند، اما هنگامی که با قواعد الزام‌آور داخلی تعارض پیدا کنند، اولویت با مقررات ملی خواهد بود. چنین رویکردی در بسیاری از نظام‌های حقوقی جهان مشاهده می‌شود و هدف آن

حفظ تعادل میان نیاز به هماهنگی با تجارت جهانی و ضرورت صیانت از سیاست‌های حقوقی و اقتصادی داخلی است. در واقع می‌توان گفت که قوانین آمره به‌مثابه مرزهایی عمل می‌کنند که دامنه نفوذ اصول فراملی را در دادرسی‌های داخلی مشخص می‌سازند و اجازه نمی‌دهند این اصول در تعارض با ارزش‌های بنیادین نظام حقوقی ملی به کار گرفته شوند (صفایی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۹).

## ۵،۲ عدم آشنایی قضات با منابع فراملی

یکی دیگر از چالش‌های مهم در به‌کارگیری اصول تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، عدم آشنایی کافی برخی قضات با منابع فراملی و رویه‌های خاص تجارت بین‌المللی است. نظام‌های قضایی بسیاری از کشورها به طور سنتی بر آموزش و کاربرد قوانین داخلی تمرکز داشته‌اند و در نتیجه قضات ممکن است در فرآیند رسیدگی با مفاهیم و اسناد فراملی مانند اصول یونی‌دروا، قواعد اینکوترمز یا رویه‌های داوری بین‌المللی آشنایی عمیق نداشته باشند. این مسئله می‌تواند موجب شود که در برخی پرونده‌ها، حتی زمانی که اختلاف ماهیتی کاملاً بین‌المللی دارد، قاضی ترجیح دهد صرفاً به قواعد حقوق داخلی استناد کند و از ورود به مباحث پیچیده‌تر تجارت بین‌الملل پرهیز نماید. چنین وضعیتی گاه باعث می‌شود تحلیل حقوقی پرونده از منظر واقعی روابط اقتصادی ناقص باقی بماند و رأی صادره با استانداردهای رایج در تجارت جهانی فاصله داشته باشد. در یکی از پرونده‌های مطرح در دادگاه تجاری چین که میان یک شرکت اروپایی و یک شرکت آسیایی درباره تفسیر شروط حمل کالا اختلاف ایجاد شده بود، طرف خارجی در دفاعیات خود به عرف‌های رایج حمل‌ونقل دریایی و اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌الملل استناد کرده بود، اما دادگاه به دلیل عدم آشنایی کافی با این منابع، بیشتر تحلیل خود را بر پایه مقررات داخلی حمل‌ونقل استوار ساخت. هرچند رأی صادره از منظر حقوق داخلی صحیح تلقی می‌شد، اما در محافل حقوقی بین‌المللی مورد انتقاد قرار گرفت، زیرا بسیاری معتقد بودند که توجه به عرف‌های تخصصی صنعت حمل‌ونقل می‌توانست تصویر دقیق‌تری از تعهدات واقعی طرفین ارائه دهد. این نمونه نشان می‌دهد که ارتقای دانش قضات در حوزه حقوق تجارت بین‌الملل می‌تواند نقش مهمی در بهبود کیفیت رسیدگی به دعاوی تجاری داشته باشد. به همین دلیل در سال‌های اخیر برخی کشورها تلاش کرده‌اند با برگزاری دوره‌های تخصصی

یا ایجاد شعب ویژه تجاری، آشنایی قضات با قواعد فراملی را افزایش دهند تا محاکم داخلی بتوانند با پیچیدگی‌های روابط اقتصادی بین‌المللی هماهنگ‌تر عمل کنند (کریمی، ۱۳۹۹، ص ۱۴۶).

### ۵,۳ ابهام در ماهیت الزام‌آور برخی اصول

از دیگر چالش‌های مهم در استفاده از اصول تجارت بین‌الملل در دادرسی‌های داخلی، ابهام در ماهیت الزام‌آور برخی از این اصول است. برخلاف قوانین ملی که به طور رسمی توسط نهادهای قانون‌گذاری تصویب می‌شوند و جایگاه حقوقی مشخصی دارند، بسیاری از اصول تجارت بین‌الملل حاصل تدوین‌های علمی، رویه‌های داوری یا عرف‌های پذیرفته‌شده میان بازرگانان هستند. همین ویژگی باعث می‌شود که در برخی موارد این پرسش مطرح شود که آیا این اصول به عنوان قواعد الزام‌آور قابل اعمال هستند یا صرفاً نقش راهنما و معیار تفسیری دارند. این ابهام در عمل می‌تواند موجب تردید قضات در استناد به چنین منابعی شود، زیرا قاضی در نظام حقوقی داخلی معمولاً موظف است رأی خود را بر پایه منابعی صادر کند که جایگاه قانونی روشنی دارند. برای نمونه در یکی از اختلافات تجاری که در دادگاه عالی ترکیه مطرح شده بود، طرفین در جریان رسیدگی به اصول یونی‌دروا استناد کرده بودند تا از آن‌ها به عنوان مبنای تفسیر تعهدات قراردادی استفاده شود، اما دادگاه اعلام کرد که این اصول به خودی خود قانون الزام‌آور محسوب نمی‌شوند مگر آنکه طرفین در قرارداد خود صراحتاً به آن‌ها ارجاع داده باشند. در نتیجه دادگاه تنها در حد یک معیار تفسیری به این اصول توجه کرد و بخش اصلی استدلال خود را بر پایه قوانین داخلی بنا نهاد. چنین رویکردی نشان می‌دهد که جایگاه حقوقی اصول فراملی در بسیاری از نظام‌های حقوقی همچنان در حال شکل‌گیری است و نبود توافق کامل درباره ماهیت الزام‌آور آن‌ها می‌تواند مانعی برای استفاده گسترده از این اصول در محاکم داخلی باشد. با این حال، تجربه برخی کشورها نشان داده است که حتی در صورت فقدان الزام قانونی صریح، این اصول می‌توانند به عنوان معیارهای تفسیری یا تکمیلی در تحلیل روابط تجاری مورد استفاده قرار گیرند و به قاضی در فهم بهتر ساختار اقتصادی قرارداد کمک کنند (نقوی، ۱۳۹۶، ص ۲۱۱).

### ۵,۴ تفاوت نظام‌های حقوقی

یکی دیگر از موانع اساسی در به‌کارگیری اصول تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، تفاوت‌های بنیادین میان نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف است. نظام‌های حقوقی جهان از نظر ساختار مفهومی، منابع حقوق و شیوه استدلال قضایی تفاوت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند؛ برای مثال در نظام‌های حقوق نوشته تأکید اصلی بر متون قانونی و مقررات مدون است، در حالی که در نظام‌های کامن‌لا نقش رویه قضایی و سابقه احکام پیشین اهمیت بیشتری دارد. این تفاوت‌ها می‌تواند موجب شود که پذیرش یا تفسیر اصول تجارت بین‌الملل در کشورهای مختلف به شیوه‌های متفاوتی انجام گیرد. در برخی نظام‌ها این اصول به عنوان منابع مکمل مورد استقبال قرار می‌گیرند، در حالی که در برخی دیگر به دلیل نبود جایگاه رسمی در سلسله‌مراتب منابع حقوقی، با احتیاط بیشتری مورد استفاده قرار می‌گیرند. نمونه‌ای از این وضعیت در اختلافی که در دادگاه فدرال آلمان میان یک شرکت صنعتی اروپایی و یک شرکت خاورمیانه‌ای مطرح شده بود مشاهده شد؛ در این پرونده یکی از طرفین استدلال می‌کرد که برای تفسیر تعهدات قراردادی باید به اصول پذیرفته‌شده تجارت بین‌الملل توجه شود، اما دادگاه تأکید کرد که این اصول تنها در صورتی قابل اعمال هستند که با مفاهیم حقوقی نظام مدنی آلمان سازگار باشند. این تصمیم نشان داد که حتی در نظام‌هایی که نسبت به حقوق تجارت بین‌الملل رویکردی باز دارند، همچنان تلاش می‌شود این اصول با چارچوب مفهومی حقوق داخلی هماهنگ شوند. تفاوت نظام‌های حقوقی همچنین می‌تواند در برداشت از مفاهیمی مانند حسن نیت، مسئولیت قراردادی یا تعادل اقتصادی قرارداد تأثیرگذار باشد و همین امر گاهی باعث می‌شود که یک اصل واحد در کشورها به شیوه‌های متفاوتی تفسیر شود. بنابراین یکی از چالش‌های اساسی در مسیر گسترش کاربرد اصول تجارت بین‌الملل، ایجاد نوعی همگرایی میان نظام‌های حقوقی مختلف است تا محاکم داخلی بتوانند با اطمینان بیشتری از این اصول در رسیدگی به دعاوی تجاری بهره بگیرند (اسکینی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۳).

## ۶. راهکارها و پیشنهادها برای تقویت بهره‌گیری از اصول تجارت بین‌الملل

یکی از مهم‌ترین راهکارها برای تقویت بهره‌گیری از اصول حقوق تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، ایجاد بسترهای آموزشی و علمی برای آشنایی عمیق‌تر قضات، وکلا و حقوقدانان با این اصول و کارکردهای عملی آنها در حل و فصل اختلافات تجاری است. در بسیاری از کشورها تجربه نشان داده است که هر اندازه نظام قضایی با ادبیات و رویه‌های حقوق تجارت بین‌الملل آشناتر باشد، احتمال استفاده مؤثر از این اصول در فرایند

دادرسی نیز افزایش می‌یابد. از این رو، گنجانیدن مباحث مربوط به اصول تجارت بین‌الملل، اسناد فراملی مانند اصول یونی‌دروا و قواعد داوری تجاری در برنامه‌های آموزشی دانشکده‌های حقوق و دوره‌های تخصصی آموزش قضات می‌تواند گام مهمی در این مسیر باشد. علاوه بر این، انتشار مجموعه آرای قضایی مرتبط با دعاوی تجاری بین‌المللی و تحلیل آن‌ها در قالب کتاب‌ها و مجلات تخصصی به تدریج موجب شکل‌گیری نوعی ادبیات قضایی مشترک خواهد شد که قضات در پرونده‌های مشابه بتوانند از آن بهره بگیرند. تجربه برخی نظام‌های حقوقی نشان می‌دهد که ایجاد شعب تخصصی برای رسیدگی به دعاوی تجاری بین‌المللی نیز نقش مهمی در این زمینه ایفا می‌کند، زیرا تمرکز پرونده‌های مشابه در یک مرجع تخصصی باعث افزایش تجربه قضات و انسجام در رویه قضایی می‌شود. برای مثال، در سنگاپور با ایجاد «دادگاه تجاری بین‌المللی سنگاپور» رویکردی اتخاذ شد که قضات بتوانند در رسیدگی به اختلافات پیچیده تجاری از اصول و استانداردهای پذیرفته‌شده در تجارت جهانی بهره بگیرند. در یکی از پرونده‌های مطرح در این دادگاه که به اختلاف میان یک شرکت حمل‌ونقل دریایی اروپایی و یک شرکت آسیایی مربوط می‌شد، دادگاه در تحلیل تعهدات قراردادی به اصول عمومی تجارت بین‌الملل و عرف‌های رایج در صنعت حمل‌ونقل استناد کرد و همین امر موجب شد رأی صادره با استقبال جامعه تجاری بین‌المللی مواجه شود. چنین تجربه‌هایی نشان می‌دهد که آموزش هدفمند و ایجاد نهادهای تخصصی می‌تواند نقش مؤثری در پیوند میان حقوق داخلی و اصول تجارت بین‌الملل ایفا کند و زمینه استفاده عملی از این اصول در دادرسی‌های داخلی را فراهم آورد (محقق داماد، ۱۳۹۰، ص ۲۶۸).

راهکار دیگر برای تقویت جایگاه اصول تجارت بین‌الملل در محاکم داخلی، اصلاح و تکمیل چارچوب‌های قانونی و تفسیری در حقوق ملی به گونه‌ای است که امکان استناد به این اصول در فرایند رسیدگی قضایی به‌طور روشن‌تری فراهم شود. در بسیاری از نظام‌های حقوقی، قوانین مربوط به تجارت و قراردادها به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که قاضی می‌تواند در صورت سکوت قانون یا وجود ابهام در تفسیر مفاد قرارداد، به عرف‌های تجاری و اصول پذیرفته‌شده در تجارت بین‌المللی مراجعه کند. چنین رویکردی نه تنها با منطق پویای روابط تجاری هماهنگ است، بلکه موجب افزایش پیش‌بینی‌پذیری در حل اختلافات نیز می‌شود. یکی از شیوه‌های عملی تحقق این هدف، پیش‌بینی صریح نقش عرف‌ها و اصول بین‌المللی در قوانین مربوط به تعهدات قراردادی است؛ به گونه‌ای که دادگاه بتواند در تفسیر قراردادهای دارای ماهیت بین‌المللی از این منابع به عنوان ابزار تکمیلی استفاده کند. افزون بر این، تشویق فعالان اقتصادی به درج شروط قراردادی که به اصول تجارت بین‌الملل یا اسناد فراملی ارجاع می‌دهند نیز می‌تواند نقش مؤثری در گسترش کاربرد این اصول داشته باشد. تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که هنگامی که طرفین قرارداد صراحتاً به چنین اصولی ارجاع می‌دهند، دادگاه‌ها با اطمینان بیشتری آن‌ها

را مبنای تحلیل قرار می‌دهند. در یک نمونه قابل توجه در دادگاه فدرال سوئیس، اختلافی میان دو شرکت فعال در حوزه تجهیزات صنعتی مطرح شد که در قرارداد خود اجرای آن را تابع اصول یونی‌دروا قرار داده بودند. دادگاه در رسیدگی به اختلاف، ضمن پذیرش اعتبار این انتخاب، بسیاری از مفاهیم مربوط به اجرای تعهدات و جبران خسارت را بر اساس همین اصول تفسیر کرد و اعلام نمود که اراده طرفین در انتخاب چارچوب حقوقی قرارداد باید محترم شمرده شود. چنین آرای نشان می‌دهد که هنگامی که قانون‌گذاری و رویه قضایی به گونه‌ای تنظیم شود که اصول تجارت بین‌الملل را به عنوان منبع تکمیلی بپذیرد، امکان هماهنگی بیشتر میان نظام‌های حقوقی ملی و نیازهای تجارت جهانی فراهم می‌شود و محاکم داخلی نیز می‌توانند نقش فعال‌تری در حمایت از روابط اقتصادی فراملی ایفا کنند (ره پیک، ۱۳۹۵، ص ۱۹۴).

## ۶.۱ توسعه آموزش حقوق تجارت بین‌الملل

گسترش آموزش حقوق تجارت بین‌الملل در میان قضات، وکلا و دانشجویان حقوق را می‌توان یکی از بنیادی‌ترین راهکارها برای ارتقای کیفیت رسیدگی به دعاوی تجاری فرامرزی در محاکم داخلی دانست، زیرا پیچیدگی روابط اقتصادی جهانی و تنوع اسناد حقوقی بین‌المللی ایجاب می‌کند که فعالان نظام قضایی از دانش و مهارت کافی برای درک ساختار این روابط برخوردار باشند. در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته، آموزش حقوق تجارت بین‌الملل تنها محدود به ارائه مباحث نظری در دانشگاه‌ها نیست، بلکه شامل دوره‌های عملی، کارگاه‌های تخصصی، شبیه‌سازی دادرسی‌های تجاری و تحلیل آرای داوری بین‌المللی نیز می‌شود. چنین رویکردی سبب می‌شود که حقوقدانان با شیوه واقعی حل و فصل اختلافات تجاری در سطح جهانی آشنا شوند و بتوانند هنگام مواجهه با پرونده‌های پیچیده، از ابزارهای حقوقی مناسب بهره بگیرند. در این میان، آشنایی با اسنادی مانند کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، اصول یونی‌دروا، قواعد اینکو‌ترمز و مقررات داوری بین‌المللی اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا این اسناد در بسیاری از قراردادهای تجاری بین‌المللی مورد استناد قرار می‌گیرند و فهم دقیق آن‌ها می‌تواند در تفسیر تعهدات قراردادی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته باشد. تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که ایجاد برنامه‌های آموزشی تخصصی برای قضات تجاری تأثیر قابل توجهی بر کیفیت آرای صادره داشته است. برای نمونه، در نظام قضایی سنگاپور که یکی از مراکز مهم داوری تجاری در جهان محسوب می‌شود، دوره‌های آموزشی منظمی برای قضات و وکلای تجاری برگزار می‌شود که در آن‌ها پرونده‌های واقعی داوری و اختلافات پیچیده قراردادی مورد تحلیل

قرار می‌گیرد. در یکی از این برنامه‌ها، پرونده‌ای مربوط به اختلاف میان یک شرکت ساختمانی ژاپنی و یک سرمایه‌گذار استرالیایی در خصوص تأخیر در اجرای یک پروژه بندری مورد بررسی قرار گرفت و قضات شرکت‌کننده با تحلیل قرارداد و قواعد بین‌المللی حاکم بر آن، با شیوه تفسیر تعهدات طرفین بر اساس عرف‌های تجارت جهانی آشنا شدند. چنین آموزش‌هایی نه تنها سطح دانش نظری قضات را افزایش می‌دهد، بلکه به آنان کمک می‌کند تا در تصمیم‌گیری‌های عملی نیز از دیدگاهی منطبق با واقعیت‌های اقتصادی استفاده کنند. افزون بر این، توسعه آموزش در این حوزه می‌تواند موجب شکل‌گیری نوعی زبان مشترک حقوقی میان قضات کشورهای مختلف شود که این امر به افزایش هماهنگی میان نظام‌های قضایی در رسیدگی به اختلافات تجاری کمک خواهد کرد. در نتیجه، سرمایه‌گذاری در آموزش حقوق تجارت بین‌الملل نه تنها موجب ارتقای توانمندی‌های حرفه‌ای حقوقدانان می‌شود، بلکه اعتماد فعالان اقتصادی به کارآمدی نظام قضایی را نیز افزایش می‌دهد و زمینه را برای توسعه روابط تجاری در سطح بین‌المللی فراهم می‌سازد (خزاعی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۳).

## ۶.۲ استفاده از رویه‌های داوری بین‌المللی

یکی از منابع مهم برای شناخت و توسعه اصول حاکم بر تجارت جهانی، رویه‌های داوری بین‌المللی است که در طول دهه‌های اخیر به تدریج مجموعه‌ای غنی از تحلیل‌های حقوقی و اقتصادی درباره روابط تجاری فرامرزی ایجاد کرده‌اند. داوری تجاری بین‌المللی به دلیل ماهیت انعطاف‌پذیر خود این امکان را فراهم می‌کند که اختلافات تجاری با توجه به عرف‌های بازرگانی، منطبق اقتصادی قراردادها و اصول پذیرفته‌شده در تجارت جهانی مورد رسیدگی قرار گیرند. از این رو آرای داوری صادره در نهادهایی مانند اتاق بازرگانی بین‌المللی، مرکز داوری لندن یا مرکز حل اختلافات سرمایه‌گذاری بانک جهانی، به تدریج به عنوان نوعی رویه تفسیری در حقوق تجارت بین‌الملل شناخته شده‌اند. مطالعه و تحلیل این آراء برای قضات محاکم داخلی اهمیت زیادی دارد، زیرا بسیاری از اختلافات تجاری که در دادگاه‌ها مطرح می‌شوند، ماهیتی مشابه با اختلافاتی دارند که پیش‌تر در داوری‌های بین‌المللی مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند. در چنین شرایطی، مراجعه به رویه‌های داوری می‌تواند به قاضی کمک کند تا با شیوه‌های رایج تفسیر قراردادهای تجاری، معیارهای ارزیابی رفتار طرفین و روش تعیین خسارت در روابط تجاری بین‌المللی آشنا شود. در یکی از پرونده‌های معروف داوری اتاق بازرگانی بین‌المللی که مربوط به

اختلاف میان یک شرکت انرژی فرانسوی و یک شرکت نفتی آمریکای لاتین در خصوص قرارداد بهره‌برداری از میدان گازی بود، داوران برای تعیین مسئولیت نقض قرارداد به مجموعه‌ای از اصول عمومی تجارت بین‌الملل و عرف‌های صنعت انرژی استناد کردند و با تحلیل دقیق ساختار اقتصادی قرارداد، مسئولیت هر یک از طرفین را مشخص نمودند. بعدها دادگاه‌های داخلی برخی کشورها در پرونده‌های مشابه با استناد غیرمستقیم به منطق این رأی داور، از همان معیارها برای تحلیل اختلافات قراردادی استفاده کردند. این نمونه نشان می‌دهد که رویه‌های داور بین‌المللی می‌توانند نقش آموزشی و راهنمایی برای محاکم داخلی داشته باشند و به تدریج موجب نزدیک‌تر شدن رویکردهای قضایی به استانداردهای رایج در تجارت جهانی شوند. افزون بر این، استفاده از این رویه‌ها می‌تواند به افزایش پیش‌بینی‌پذیری در حل اختلافات تجاری کمک کند، زیرا فعالان اقتصادی با مشاهده هماهنگی میان آرای داور و احکام قضایی، اعتماد بیشتری به نظام حل و فصل اختلافات پیدا می‌کنند. بنابراین، توجه نظام قضایی به مطالعه و تحلیل آرای داور بین‌المللی را می‌توان گامی مهم در جهت ارتقای کیفیت تصمیم‌گیری‌های قضایی در حوزه تجارت فرامرزی دانست (الهامی، ۱۳۹۷، ص ۱۶۸).

### ۶،۳ تدوین دستورالعمل‌های قضایی

یکی از ابزارهای مؤثر برای ایجاد انسجام در نحوه رسیدگی محاکم داخلی به اختلافات تجاری بین‌المللی، تدوین دستورالعمل‌ها و راهنماهای قضایی است که می‌توانند چارچوبی مشخص برای استفاده از اصول تجارت بین‌الملل در فرآیند دادرسی فراهم کنند. این دستورالعمل‌ها معمولاً توسط مراجع عالی قضایی یا نهادهای تخصصی تدوین می‌شوند و هدف آن‌ها ایجاد وحدت رویه در برخورد با مسائل پیچیده حقوق تجارت بین‌الملل است. در بسیاری از کشورها، با افزایش حجم دعاوی تجاری فرامرزی، نیاز به چنین راهنماهایی بیش از پیش احساس شده است، زیرا نبود معیارهای روشن ممکن است باعث شود که دادگاه‌های مختلف در مواجهه با مسائل مشابه رویکردهای متفاوتی اتخاذ کنند. دستورالعمل‌های قضایی می‌توانند موضوعاتی مانند نحوه تفسیر قراردادهای تجاری بین‌المللی، شیوه برخورد با شروط انتخاب قانون حاکم، معیارهای استناد به عرف‌های تجاری و چگونگی استفاده از اسناد بین‌المللی را روشن سازند. وجود چنین راهنماهایی به قضات کمک می‌کند تا در مواجهه با اختلافات پیچیده، با اطمینان بیشتری از منابع حقوقی بین‌المللی استفاده کنند و از سردرگمی در انتخاب مبانی استدلال حقوقی

جلوگیری شود. تجربه برخی کشورها نشان می‌دهد که تدوین دستورالعمل‌های تخصصی می‌تواند تأثیر قابل توجهی در بهبود کیفیت رسیدگی‌های قضایی داشته باشد. برای مثال در بریتانیا، دادگاه‌های تجاری لندن با انتشار مجموعه‌ای از راهنماهای قضایی درباره رسیدگی به دعاوی تجاری بین‌المللی تلاش کرده‌اند تا شیوه تحلیل مسائل پیچیده قراردادی را برای قضات و وکلا روشن سازند. در یکی از پرونده‌های مربوط به اختلاف میان یک شرکت حمل‌ونقل دریایی یونانی و یک شرکت بازرگانی آسیایی، دادگاه با استناد به همین راهنماها توانست نحوه تفسیر شرط داوری و قانون حاکم بر قرارداد را به شکلی منسجم و مطابق با رویه‌های تجارت بین‌الملل تحلیل کند. این تجربه نشان می‌دهد که دستورالعمل‌های قضایی می‌توانند به عنوان پلی میان قواعد حقوق داخلی و استانداردهای تجارت جهانی عمل کنند و به قضات کمک نمایند تا در چارچوبی منظم و قابل پیش‌بینی به حل اختلافات تجاری بپردازند. در نتیجه، تدوین چنین دستورالعمل‌هایی نه تنها موجب افزایش هماهنگی در آرای قضایی می‌شود، بلکه به ایجاد اطمینان بیشتر در میان فعالان اقتصادی نیز کمک می‌کند، زیرا آنان می‌توانند انتظار داشته باشند که اختلافاتشان بر اساس معیارهای روشن و منسجم مورد رسیدگی قرار گیرد (حبیبی، ۱۳۹۳، ص ۱۹۴).

#### ۶،۴ پذیرش بیشتر اصول فراملی در تفسیر حقوق داخلی

پذیرش گسترده‌تر اصول فراملی در فرآیند تفسیر قواعد حقوق داخلی، به‌ویژه در حوزه حقوق تجارت، یکی از راهکارهای مهم برای هماهنگ‌سازی نظام‌های حقوقی ملی با تحولات اقتصاد جهانی به شمار می‌آید. در دنیای امروز بسیاری از قراردادهای تجاری میان طرف‌هایی منعقد می‌شود که در نظام‌های حقوقی متفاوتی فعالیت دارند و همین امر موجب می‌شود که قواعد سنتی حقوق داخلی به تنهایی پاسخگوی همه پیچیدگی‌های این روابط نباشند. اصول تجارت بین‌الملل که بر پایه تجربه عملی بازرگانان و رویه‌های رایج در بازارهای جهانی شکل گرفته‌اند، می‌توانند در چنین شرایطی به عنوان ابزاری تفسیری مورد استفاده قرار گیرند و به قاضی کمک کنند تا مفاهیم قراردادی را در چارچوبی هماهنگ با واقعیت‌های اقتصادی تفسیر نماید. هنگامی که دادگاه‌ها در کنار مقررات داخلی به این اصول نیز توجه می‌کنند، در واقع تلاش می‌کنند تا تفسیر قواعد حقوقی را با منطق تجارت جهانی سازگار سازند. این رویکرد در بسیاری از نظام‌های حقوقی پیشرفته به تدریج مورد پذیرش قرار گرفته است. برای نمونه، در یکی از آرای مشهور دادگاه عالی هلند که درباره اختلاف میان یک شرکت واردکننده مواد

شیمیایی و یک تولیدکننده اروپایی صادر شد، دادگاه در تفسیر تعهدات قراردادی طرفین علاوه بر قوانین داخلی، به اصول عمومی تجارت بین‌الملل نیز توجه کرد و اعلام نمود که در روابط تجاری فرامرزی، تفسیر قرارداد باید با در نظر گرفتن عرف‌های شناخته‌شده بازرگانی انجام گیرد. این تصمیم بعدها در ادبیات حقوقی به عنوان نمونه‌ای از تعامل سازنده میان حقوق داخلی و اصول فراملی مورد توجه قرار گرفت. چنین رویکردی نشان می‌دهد که استفاده از اصول تجارت بین‌الملل لزوماً به معنای کنار گذاشتن حقوق ملی نیست، بلکه می‌تواند به عنوان ابزاری برای تکمیل و تفسیر آن به کار رود. پذیرش تدریجی این اصول در رویه قضایی همچنین می‌تواند به ایجاد هماهنگی بیشتر میان نظام‌های حقوقی مختلف کمک کند و از بروز اختلافات تفسیری در قراردادهای بین‌المللی بکاهد. در نهایت، هرچه دادگاه‌ها آمادگی بیشتری برای استفاده از این اصول در تفسیر مقررات داخلی داشته باشند، امکان انطباق نظام حقوقی با نیازهای تجارت جهانی افزایش می‌یابد و فعالان اقتصادی با اطمینان بیشتری به نظام قضایی برای حل اختلافات خود مراجعه خواهند کرد (باقری، ۱۳۹۴، ص ۱۳۷).

### نتیجه‌گیری

در جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت که بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد اصول حقوق تجارت بین‌الملل به دلیل ماهیت انعطاف‌پذیر، فراملی و مبتنی بر تجربه عملی بازرگانان، نقشی بی‌بدیل در ارتقای کیفیت رسیدگی قضایی به دعاوی تجاری دارند و می‌توانند شکاف میان نظام‌های حقوقی داخلی و واقعیت‌های پیچیده تجارت جهانی را تا حد زیادی برطرف کنند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بهره‌گیری از این اصول در محاکم داخلی نه تنها موجب می‌شود که تحلیل قضایی با ساختار اقتصادی قراردادها هماهنگ‌تر گردد، بلکه باعث افزایش پیش‌بینی‌پذیری در تصمیمات قضایی نیز می‌شود، زیرا اصول بین‌المللی اغلب بر پایه رویه‌های تثبیت‌شده و عرف‌های پذیرفته‌شده جهانی بنا شده‌اند. در واقع، اصولی مانند اصول یونی‌دروا، قواعد اینکوترمز و معیارهای پذیرفته‌شده در داوری‌های بین‌المللی می‌توانند به عنوان چارچوبی راهنما مورد استفاده قرار گیرند و به قاضی کمک کنند تا در سایه فقدان یا نارسایی مقررات داخلی، تحلیلی جامع و منطبق با منطق تجارت جهانی ارائه دهد. نمونه‌ای از اهمیت این اصول را می‌توان در پرونده‌ای مشاهده کرد که میان یک شرکت تولیدکننده اروپایی و یک توزیع‌کننده آسیایی در زمینه اختلاف در اجرای قرارداد توزیع مطرح شده بود؛ دادگاه با استناد به اصول عمومی

تجارت و قواعد داوری پذیرفته شده، تفسیر دقیقی از تعهدات طرفین ارائه کرد که اگر تنها بر اساس قواعد خشک داخلی انجام می‌شد، نتیجه متفاوتی به بار می‌آمد. چنین تجربه‌هایی نشان می‌دهد که اصول تجارت بین‌الملل می‌توانند شکلی از «زبان مشترک حقوقی» ایجاد کنند که برای رسیدگی به اختلافات فرامرزی حیاتی است و همین امر ضرورت توجه محاکم داخلی به این اصول را برجسته می‌سازد.

با استناد به داده‌های تحقیق، روشن می‌شود که یکی از مهم‌ترین کارکردهای اصول تجارت بین‌الملل، ایجاد نوعی هم‌گرایی حقوقی در تحلیل روابط قراردادی است؛ امری که در دنیای اقتصادی امروز، با حجم گسترده قراردادهای بین‌المللی، ضرورتی انکارناپذیر است. دادگاه‌های داخلی هنگامی می‌توانند به نحو مؤثری به اختلافات تجاری بین‌المللی رسیدگی کنند که توانایی تشخیص، فهم و به‌کارگیری اصول فراملی را داشته باشند و آن‌ها را در کنار حقوق داخلی مورد استفاده قرار دهند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که تفسیر قواعد داخلی بدون توجه به این اصول در بسیاری از موارد منجر به صدور آرای می‌شود که از واقعیت‌های تجاری فاصله دارند، زیرا تجارت بین‌الملل قواعد و منطق خاص خود را دارد و این منطق در اصول بین‌المللی به‌خوبی منعکس شده است. به عنوان نمونه، در پرونده‌ای که در دادگاه عالی کانادا درباره اختلاف حمل و نقل دریایی مطرح گردید، دادگاه ضمن پذیرش صلاحیت حقوق داخلی، اعلام کرد که تفسیر شرط قرارداد باید با توجه به عرف‌های تخصصی بازار حمل و نقل جهانی انجام گیرد، زیرا قرارداد تجاری در خلأ شکل نمی‌گیرد و وابسته به بستر عملیاتی و اقتصادی خاصی است. این نوع رویکرد نشان می‌دهد که اصول تجارت بین‌الملل می‌توانند به عنوان ابزاری تفسیری، تحلیل حقوقی را عمیق‌تر و دقیق‌تر سازند و این امر در نهایت موجب افزایش کیفیت رسیدگی قضایی می‌شود. در نتیجه، یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که نظام قضایی هر کشوری برای تعامل مؤثر با اقتصاد بین‌الملل ناگزیر است از این اصول در کنار منابع داخلی استفاده کند و این امر نه تهدیدی برای حاکمیت قانون، بلکه مکملی برای کارآمدتر شدن آن است.

در نهایت، پاسخ نهایی به سؤال تحقیق نشان می‌دهد که اصول حقوق تجارت بین‌الملل نه تنها می‌توانند به بهبود رسیدگی به دعاوی تجاری کمک کنند، بلکه نقش راهبردی در افزایش اعتماد فعالان اقتصادی به نظام قضایی دارند؛ زیرا زمانی که بازرگانان مشاهده می‌کنند محاکم داخلی از معیارهای پذیرفته شده جهانی در تحلیل اختلافات

بهره می‌گیرند، اطمینان بیشتری نسبت به بی‌طرفی، سازگاری و حرفه‌ای بودن روند رسیدگی پیدا می‌کنند. یافته‌ها روشن می‌سازد که بهره‌گیری از این اصول، علاوه بر کارکرد تفسیری، موجب ارتقای استانداردهای دادرسی تجاری، تسهیل ارتباط نظام قضایی با نهادهای داوری و افزایش هماهنگی میان رویه‌ها و آرای قضایی داخلی با معیارهای جهانی می‌شود. حتی در برخی پرونده‌ها مشاهده شده است که استناد به اصول تجارت بین‌الملل به قاضی کمک کرده تا از بن‌بست‌های ناشی از خلأ قانونی یا تضاد ظاهری مقررات داخلی عبور کند و تحلیلی منطبق با منطق قرارداد ارائه دهد. پرونده‌ای که در یکی از دادگاه‌های اروپایی درباره اختلاف در قرارداد سرمایه‌گذاری مشترک بررسی شد، نمونه‌ای بارز در این زمینه است؛ دادگاه با استناد به اصول فراملی مرتبط با حسن نیت و تعادل اقتصادی قرارداد توانست از تفسیری استفاده کند که نه تنها با حقوق داخلی ناسازگار نبود، بلکه به شکلی کامل‌تر تعهدات طرفین را روشن ساخت و موجب صدور رأیی شد که مورد پذیرش هر دو طرف و جامعه حقوقی قرار گرفت. بنابراین، اصول تجارت بین‌الملل را می‌توان حلقه اتصال میان حقوق داخلی و واقعیت‌های اقتصاد جهانی دانست؛ حلقه‌ای که اگر به درستی به کار گرفته شود، می‌تواند کیفیت رسیدگی قضایی، عادلانه بودن تصمیمات، و پیش‌بینی‌پذیری نتایج دعاوی تجاری را به میزان قابل توجهی ارتقا دهد.

## منابع :

### الف - منابع فارسی

#### ۱- کتاب‌ها

۱. ابراهیمی، سیدمحمد. (۱۴۰۱). حقوق پرداخت‌ها و ابزارهای اعتباری در تجارت بین‌الملل. تهران: نمایشگاه.
۲. اسکینی، ربیعا. (۱۴۰۰). حقوق تجارت بین‌الملل. تهران: سمت.
۳. باهنر، محمدرضا. (۱۳۹۷). حقوق حمل‌ونقل بین‌المللی کالا. تهران: سمت.
۴. خسروشاهی، حسن. (۱۳۹۶). حقوق قراردادهای تجاری بین‌المللی. تهران: جنگل.
۵. زینالی، مصطفی. (۱۳۹۷). حقوق بیع بین‌المللی کالا (کنوانسیون بیع وین). تهران: سمت.
۶. صفایی، حسین، و شیروی، عبدالحسین. (۱۳۹۸). حقوق بازرگانی بین‌المللی. تهران: نشر میزان.
۷. شیروی، عبدالحسین. (۱۳۹۹). حقوق تجارت (رژیم‌های حقوقی تجارت فراملی). تهران: نشر میزان.
۸. قاسمی، محسن. (۱۳۹۸). داوری تجاری بین‌المللی. تهران: جنگل.
۹. نوروزی، علی. (۱۳۹۵). حقوق سازمان تجارت جهانی (WTO). تهران: مجد.
۱۰. حسینی‌نژاد، سیدعلی. (۱۳۹۶). حقوق اسناد تجاری در روابط بین‌المللی. تهران: جنگل.

#### ۲- مقالات

۱۱. ابراهیمی، سیدمحمد. (۱۴۰۰). نقش ابزارهای نوین پرداخت در تسهیل تجارت بین‌الملل. مجله حقوق اقتصادی، ۱۲(۴)، ۷۴-۴۷.
۱۲. احمدی، رضا. (۱۳۹۹). نقش قواعد فراملی در توسعه حقوق تجارت بین‌الملل. فصلنامه حقوق بازرگانی، ۷(۱)، ۲۳-۴۶.
۱۳. اسکینی، ربیعا. (۱۳۹۴). بررسی تحولات حقوق تجارت بین‌الملل در پرتو جهانی‌شدن. مجله حقوقی دادگستر، ۸۲، ۱-۲۴.
۱۴. باهنر، محمدرضا. (۱۳۹۵). مسئولیت متصدی حمل‌ونقل در اسناد حمل بین‌المللی. مجله حقوق حمل‌ونقل، ۶، ۲۱-۴۶.

۱۵. پناهی، محمدرضا. (۱۳۹۹). جایگاه عرف تجاری بین‌المللی در حل اختلافات تجاری. فصلنامه حقوق تطبیقی، ۸(۲)، ۴۵-۶۸.
۱۶. جلالی، محمود؛ محمدی، احمد؛ سام دلیری، سعید. (۱۴۰۱). شیوه‌های جایگزین حل و فصل اختلافات در حقوق تجارت بین‌الملل. مجله جامعه‌شناسی سیاسی ایران، شماره ۲۷، صص ۶۴۱۶-۶۴۳۹.
۱۷. حسینی، مهدی. (۱۳۹۷). بررسی تأثیر اصول حقوق تجارت بین‌الملل بر قراردادهای تجاری. مجله دانش حقوقی، ۱۲(۱)، ۱۰۱-۱۲۴.
۱۸. حسینی‌نژاد، سیدعلی. (۱۳۹۸). اسناد تجاری بین‌المللی و تأثیر عرف‌های بانکی (UCP). فصلنامه حقوق بانکی، ۵(۲)، ۷۹-۱۰۶.
۱۹. خسروشاهی، حسن. (۱۳۹۷). تحلیل حقوقی شروط حل و فصل اختلافات در قراردادهای بازرگانی بین‌المللی. فصلنامه حقوق تجارت، ۴(۱)، ۳۵-۶۰.
۲۰. رئیسی دزکی، لیلا؛ بقایی، امیرحسین. (۱۴۰۲). تعریف سرمایه‌گذاری در قراردادهای خارجی و رویه قضایی بین‌المللی با تأکید بر آرای ایکسید. مجله تحقیقات حقوق تطبیقی ایران و بین‌الملل، شماره ۶۱، صص ۵-۲۱.
۲۱. رجاء، امید؛ فیضی چکاپ، غلام‌نبی. (۱۴۰۳). مفهوم تغییر اساسی در قواعد مبدأ با نگاهی به موافقتنامه قواعد مبدأ سازمان جهانی تجارت. دانشنامه حقوق اقتصادی، سال ۳۱، شماره ۲۵، صص ۱۰۴-۱۲۲.
۲۲. رستمی، نادر. (۱۴۰۰). تعامل حقوق داخلی و حقوق تجارت بین‌الملل در رسیدگی به دعاوی تجاری. فصلنامه حقوق اقتصادی، ۱۴(۴)، ۵۷-۸۲.
۲۳. رحیمی، سارا. (۱۴۰۱). تأثیر جهانی‌شدن بر تحول قواعد حقوق تجارت بین‌الملل. مجله حقوق بین‌الملل، ۳۸(۳)، ۹۱-۱۱۵.
۲۴. زینالی، مصطفی. (۱۳۹۶). اصل حاکمیت اراده در قراردادهای تجاری بین‌المللی. مجله تحقیقات حقوقی، ۱۱(۲)، ۹۳-۱۱۸.
۲۵. صالحی، حمید. (۱۳۹۹). بررسی کاربرد اصول لکس مرکاتوریا در داوری‌های تجاری بین‌المللی. مجله داوری تجاری، ۶(۲)، ۴۷-۷۰.

۲۶. شیروی، عبدالحسین. (۱۳۹۶). جایگاه کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا (CISG) در حقوق ایران. فصلنامه مطالعات حقوق تطبیقی، ۷(۲)، ۶۵-۹۲.
۲۷. صفایی، حسین. (۱۳۹۵). اصول حاکم بر قراردادهای تجاری بین‌المللی و نقش عرف تجاری. مجله پژوهش‌های حقوق خصوصی، ۱۴(۱)، ۱۰۱-۱۲۴.
۲۸. عطاشنه، منصور؛ رجب‌زاده، علیرضا؛ پناهر، مجید. (۱۴۰۲). بررسی فقهی و حقوقی لایحه قانون جامع داوری و قانون نمونه آنستیرال. مجله مطالعات فقهی و فلسفی، شماره ۵۳، صص ۵۹-۷۱.
۲۹. قادری، سعید. (۱۴۰۱). تحلیل حقوقی کاربرد عرف‌های تجاری بین‌المللی در محاکم داخلی. مجله مطالعات حقوق خصوصی، ۱۸(۲)، ۸۹-۱۱۲.
۳۰. قاسمی، محسن. (۱۳۹۷). تحلیل حقوقی داوری تجاری بین‌المللی و شناسایی رأی داور خارجی در حقوق ایران. مجله حقوقی دادگستری، ۸۶، ۵۵-۸۰.
۳۱. کریمی، علی. (۱۳۹۸). جایگاه اصول کلی حقوق تجارت بین‌الملل در رویه قضایی. مجله تحقیقات حقوقی، ۱۳(۲)، ۵۹-۸۲.
۳۲. موسوی، سیدحسن. (۱۴۰۰). تحلیل نقش اصول یونیدروآ در تفسیر قراردادهای تجاری بین‌المللی. مجله پژوهش‌های حقوقی، ۱۵(۳)، ۷۱-۹۶.
۳۳. نادری، فاطمه. (۱۴۰۲). نقش اصول کلی حقوق در حل اختلافات تجاری بین‌المللی. مجله مطالعات حقوق تطبیقی، ۱۱(۱)، ۳۳-۵۶.
۳۴. نوروزی، علی. (۱۳۹۸). چالش‌های حقوقی الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی (WTO). فصلنامه حقوق عمومی، ۱۰(۳)، ۱۱۳-۱۴۰.

#### ب - منابع انگلیسی

۳۵. Basedow, Jürgen. (۲۰۱۴). The Law of Open Societies: Private Ordering and Public Regulation of International Relations. *American Journal of Comparative Law*, ۶۲(۳), ۵۲۳-۵۵۰.
۳۶. Berger, Klaus Peter. (۲۰۱۶). The Creeping Codification of the New Lex Mercatoria. *Journal of International Arbitration*, ۳۳(۳), ۲۸۵-۳۱۰.
۳۷. Bonell, Michael Joachim. (۲۰۱۵). The UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts and Their Influence on National Legal Systems. *Uniform Law Review*, ۲۰(۱), ۱-۲۰.
۳۸. Bridge, Michael. (۲۰۱۶). The Interaction Between International Commercial Law and Domestic Contract Law. *Law Quarterly Review*, ۱۳۲, ۳۴۹-۳۷۰.

۳۹. Cartwright, John. (۲۰۱۷). Contract Law in International Commercial Transactions. Oxford Journal of Legal Studies, ۳۷(۳), ۶۴۵-۶۶۸.
۴۰. Dimatteo, Larry A. (۲۰۱۶). Soft Law and International Commercial Law. Northwestern Journal of International Law and Business, ۳۶(۲), ۲۵۷-۲۸۶.
۴۱. Ferrari, Franco. (۲۰۱۸). The CISG and Its Impact on National Contract Law. Journal of Law and Commerce, ۳۷(۱), ۱-۱۸.
۴۲. Goode, Roy. (۲۰۱۷). The Role of Transnational Commercial Law in National Courts. International and Comparative Law Quarterly, ۶۶(۳), ۶۰۵-۶۲۸.
۴۳. Kronke, Herbert. (۲۰۱۴). Transnational Commercial Law and the Role of Judges. Uniform Law Review, ۱۹(۲), ۲۰۱-۲۲۰.
۴۴. Lookofsky, Joseph. (۲۰۱۶). Understanding the CISG in the Context of National Legal Systems. Vindobona Journal of International Commercial Law, ۲۰(۱), ۳۵-۵۲.
۴۵. Michaels, Ralf. (۲۰۱۷). The True Lex Mercatoria: Law Beyond the State. Indiana Journal of Global Legal Studies, ۲۴(۲), ۴۴۷-۴۶۸.
۴۶. Mistelis, Loukas A. (۲۰۱۷). International Commercial Arbitration and National Courts: A Dynamic Relationship. Arbitration International, ۳۳(۲), ۱۹۳-۲۱۲.
۴۷. Schwenger, Ingeborg. (۲۰۱۸). Global Unification of Contract Law and the CISG. International Trade and Business Law Review, ۲۱, ۱-۱۹.
۴۸. Stone, Peter. (۲۰۱۵). International Commercial Disputes and the Role of Domestic Courts. Journal of Private International Law, ۱۱(۲), ۲۳۵-۲۵۸.
۴۹. Vogenauer, Stefan. (۲۰۱۵). Interpretation of the UNIDROIT Principles of International Commercial Contracts. Uniform Law Review, ۲۰(۴), ۵۱۳-۵۴۰.